[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرست مضامین مندرجه کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

صفحه		صفحه	
۲۱	باب ۳ در بیان قوانین علم صرف و بیان مصادر فارسی و صرف و ترکیب و اشتقاق صیغہا از مصادر و گردانیدن اوزان آنہا متضمن بست و نه فصل و پنج مصدر		
۲۲	باب الالف مشتمل بر چهل مصدر	۲۲	باب الباء الموحده مشتمل بر بست مصدر
″	باب الباء الفارسی مشتمل بر بست و دو مصدر	″	باب التاء الفوقانیه مشتمل بر ده مصدر
۲۳	باب الجیم العربی مشتمل بر شش مصدر	۲۳	باب الجیم الفارسی مشتمل بر هفت مصدر
″	باب الخاء المعجمه مشتمل بر بست و یک مصدر	″	باب الدال المهمله مشتمل بر دوازده مصدر
″	باب الراء المهمله مشتمل بر هفتده مصدر	″	باب الزاء المعجمه مشتمل بر هفت مصدر
″	باب السین المهمله مشتمل بر چهارده مصدر	″	باب الشین المعجمه مشتمل بر هجده مصدر
″	باب الطاء والظاء المنقوطه مشتمل بر سه مصدر	″	باب الغین المعجمه مشتمل بر چهار مصدر
۲۴	باب الفاء مشتمل بر نه مصدر	۲۴	باب الکاف العربی مشتمل بر شانزده مصدر
″	باب الکاف الفارسی مشتمل بر بست و دو مصدر	″	باب اللام مشتمل بر پنج مصدر
″	باب المیم مشتمل بر پنج مصدر	″	باب النون مشتمل بر هجده مصدر
″	باب الواو مشتمل بر چهار مصدر	″	باب الهاء مشتمل بر ۳ مصدر
″	باب الیاء التحتانیه مشتمل بر دو مصدر	۲۵	صرف کبیر یک مصدر لازمی
۲۷	باب ۴ در آداب و القاب خرد و بزرگ و مساوی تمام اقسام از زن و مرد و بهر کس نگارش شود		
۳۴	باب ۵ در اقسام رقعات و عرائض و پروانجات و رسید اشیاء و تمامی معاملات هر گونه مشتمل بر پنج فصل		
″	فصل ۱ در شکایت عدم ارسال خطوط و جواب آنها	۳۷	فصل ۲ در تحریر پروانجات و شقجات و عرضداشتها وغیره
۵۳	فصل ۳ در طریق تحریر مبارکباد و هر نوید	۵۶	فصل ۴ در مفاوضات تعزیت هر قسم
۵۷	فصل ۵ در رقعات شوقیه و طلب اشیای مختلفه و رسید اجناس و دیگر مطالب متفرقه		
۶۱	خاتمه کتاب بر دستور العمل دیوانی که منشیان متصدیان را آموختن آنها لازم مشتمل بر پانزده آئین		

ب ۱۲۹۳ الله

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور نبی آدم صلی الله علیه و آله و اهل بیته و اصحابه اجمعین الطاهرین میگوید
بندهٔ شاه محمد زاهدی ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و آله الصلوة والسلام
که اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور و بزرگان نیکوسیر کار سیاهی بسانیده که تا به لطیف
قوانین بامردم خوشه چین احتیاجی نمانده فاما ترتیبی که بخاطر فاتر این عاصی پرمعاصی آمده برای
فائده عوام بارقام آورده بمفید نامه موسوم ساخت تا مبتدیان بزبان فارسی مهارت
حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون الله
المستعان و بر این نسخه افادت نصاب مرتب است بر پنج باب باب اول در
اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی ازین اسما باب رحمت بروی
عالمیان میگشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم
باب سوم در حرکات و سکنات کارهای عالمیان و اوزان و گردان آنها که آنرا افعال گویند
بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب و القاب برعایت مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب
پنجم در رقعات و پروانجات و دیگر تمامی قواعدات ضروری هر قسم و قاعده این نسخه
متبرکه بنظر حقیر چنان نیکو می نماید که چون مبتدی برخواندن وان یک نحو قوتی و قدرتی حاصل آید

اولاً این را بیاد دهند بعده انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف الدمرحوم است
و مضامین سلیس موجب رسم ابنای روزگار دارد اما پس انشای دلکشا املای
این خوشه‌چین که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انست تعلیم نمایند که آینده
این ترتیب فایدهٔ عجیب خواهد بخشید و شده شده بخواندن انشای معتبرهٔ استادان
مثل تصانیف ملا ظهوری و طغرا و ابوالفضل و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون
الله تعالی که قادر و توانا است و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کار حصه
دولت را حرفی چند نردبانی است پسند و دل پسند و درین صورت اگر انیسی در تعلیم و
تعلیم این اوراق پایهٔ بزرگان پسندیده نماید گنجایش دارد و الا آنچه دانا داند عین
مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه
منظر سرسری پرداخته بود چون در دیدهٔ ابنای روزگار این نسخه مفید و بکار آینده
ملحوظ شد خصوصاً زیاده‌تر از همه مشفقی و مخلصی مظهر خوبیهای خفی و جلی میان ظهور علی صاحب
سلمه الله تعالی سوگند درستی این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی مهما امکن
هرچه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از
بزرگان امیدوار عفو و عطا است یعنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زبان و محاوره
تفهیم و فایدهٔ مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی ملحوظ آید
برای ذهن آن صبیان دشوار نماید آن را مقام دیگر است که بطور فرهنگ
نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است نه برای منتهیان
که باب لغت بسیار وسیع و دراز است چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات
و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر کتابهای بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار
از وسیره مالامال اند بازبانها لیکن نرسیده و تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن
در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله
را در وقت تفیدا انند تا از کار نروند و اهل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان
و بوستان از غایت طبع آزمائیهای خود بخوی خراب کرده اند تا باین نسخه چه رسد

یای وحدت یعنی یک طور ۱۲

باب اول در اسمای الهی جلت نعماوه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق

قادر منعم ستار غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات

علام الغیوب مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم

مرید آفریننده غفور عفو عطوف رووف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود

دادار عادل رحمان جبار رحیم قهار کبریا بیچون و بیچگون سمیع واسع داور بیهمال ذوالجلال

مسبب الاسباب مجیب الدعوات واهب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات

کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب پروردگار الهی فتاح باب دوم در اسمای عالم

و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر چهار فصل فصل اول در اسمای

عالم جهان گیهان آفاق عالم کائنات تکوین مکونات موجودات مخلوقات دارین

کونین نشاتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال دار القلب دار فانی دار ناپایدار

مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت آخرت اخری خلق خلائق خلقت انام ورا بریه برایا

غیب شهادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضع و قلعجات و حجرات اقلیم دیار کشور ممالک

صوبه سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه پته موضع قریه ده محله سواد نواح ضلع

چراگاه جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه دبستان

ادبستان مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره قلعه معموره

آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان

وادی بیغوله بریته رمنه **فصل سوم در اسمای قصر و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد** مکان

محل جای بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان [illegible] آشیانه

کاشانه تاشانه آشیان سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم سقف کنگره محراب

دیوار ستون ارکان دروازه در سر در جاله غرفه دریچه تابدان سوراخ روزن [illegible] پرده

سراپرده سرادقات سرادق تتق جلباب کتم حجاب نقاب [illegible]

آستانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز نقب [illegible] فراخ [illegible]

[illegible] صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون برج [illegible] گوشه

کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسالک

مذهب مذاهب رنگ مثنی مثلث مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند

باسق بالا پست زیر فرود نشیب پایین فرود فراز غوک مغاک غار کریوه منار گنبد

ناهموار فصل چهارم اسامی جهات جهت سمت سوی طرف جانب جوانب صوب

شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال راست سهی کج کژ مقابل روبرو راست

یمین میمنه چپ یسار برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین تحت جهت

فوق تحت پایین زیر خلف قدام فصل پنجم در اسامی اوقات عهد وقت حین

هنگام اوان زمانه دور دوران دهر روزگار عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفة العین

آن پاس روز نهار شب لیل لیلة القدر لیلة البدر شبگیر صبح پگاه سحر علی الصباح

بامداد بامداد اوان شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا امشب شب

دیشب دوش پریشب تاریخ سلخ غره فصل ششم در اسامی روزها شنبه یکشنبه

دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه آدینه هفته عشره ایام ماههای عربی

یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الاخری رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم

ذیقعده ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد

تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ فصل نهم در اسمای سنین و مدت

و عرصه سال اسال ذیسال سال آینده مدت مدام دوام دائم دائما علی الدوام

همیشه پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا بالفعل اکنون ایدون هنوز

نو حادث ابداع اختراع حدث ازل ابد روز شمار حشر محشر روز جزا قیامت باز گذشته آینده

فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما شتا زمستان برسات برشکال بهار مهرگان

فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن بر چند وجه است سمائی هوائی ارضی آتشی آبی و ظاهر مخلوقات ارضی

بر سه گونه جمادات و نباتات و حیوانات و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری

بآن نام نامند این اقسام هم بقلم می آید که تفهیم مبتدی در فصول آن بیاید فصل دوازدهم

در اسمای خلقت سمائی فلک گردون سپهر زمان آسمان سما چرخ عرش رفرف

۹

بحار اللغات ۱۲

لامکان سدرة المنتهی کرسی بهشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضه رضوان

دار السلام اعراف اسمای دوزخ جهنم جحیم هاویه سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین حطمه

زمهریر اسمای فرشتگان مع اوصاف که باوشان تعلق دارد فرشته ملک

ملائک روحانی قدوس سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انهار جنت

کوثر سلسبیل تسنیم معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاهوت

هاهوت اسمای انجم آفتاب خورشید خور مهر هور شمس مه ماهتاب قمر بدر هلال نجم

اختر کوکب عطارد دبیر ناهید چرخ نیر زهره مریخ بهرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب

سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدهم در اسمای

بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل چهاردهم

در اسمای مخلوقات هوائی هوا باد نسیم صبا صرصر سموم گردباد مرغ طایر پرنده هما هدهد ققنس عنقا

[illegible] کبک تذرو مرغابی دراج طاوس مرغ خروس کلنگ باکیان گنجشک صعوه

[illegible] کبوتر حمام قطا کلنگ عندلیب هزار هزاره هزار دستان طوطی

10

صلصل قاز فاخته خفاش شب‌پره شب‌پرک سیمرغ باز شهباز جره شاهین قمری شکره سجری

بوتیمار زاغ کلاغ غراب زغن غلیواز خاد بوم جغد ملخ مگس ذباب پشه مور مورچه لال مینا

شتاب کرم شب‌تاب کیک فصل پانزدهم در اسامی جانوران آبی ماهی سمک حوت غوک

ضفدع سرطان کشف باخه سنگ‌پشت نهنگ مگر زلو فصل شانزدهم در اعضا و اجزای

انسان حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم

گوشت شحم پیه چربی پوست دم خون رگ شهرگ شریان ماسریقا باسلیق عظام استخوان

غضروف عصب عضله پی ایست شعر موی کاکل جعد کلاله زلف جمجمه قحف کاسه سر راس

فرق سر تارک یافوخ کام حنک نفرخ لحیه اعلی لحیه اسفل فک دندان سن اسنان ضرس

تابش لثه شکاف بلازه ناپت روی خد عذار رخساره عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی

جبین جبهه صدغ شقیقه ابرو مژگان دیده چشم عین عینین مردم مردمک سواد

چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه عنکبوتیه مشیمه شبکیه بیضیه جلیدیه زجاجیه انف بینی

پره بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش نرمه گوش بناگوش نظاهر گوش

حلقه گوش صماخ جماح سبیلی گلونای حلق حلقوم کاکنک مری عنق سبلت بروت

سوراخ گوش ۱۲ ... حلق ۱۲ ... سوراخ حلق ۱۲ گردن ۱۲ موی چهره ۱۲

سحیه ریش محاسن قفا شفت لب بان دهن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب

داڑھی ۱۲ پس گردن ۱۲ لب ۱۲ موہنہ ۱۲ جیبھ ۱۲ ٹھوڑی ۱۲ ٹھوڑی کا ... ۱۲

کتف دوش قلة الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست ابط بغل بر آغوش

بازو ۱۲ مونڈھا ۱۲ بغل ۱۲ پونہچا ۱۲ استخوان بالا دست ۱۲ استخوان زیرین دست ۱۲ ہتھیلی ۱۲ بغل ۱۲

کنار پشت انگشت انامل اصبع انگشت سبابه وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه

پیٹھ ۱۲ اونگلی ۱۲ انگشت ۱۲ جمع انمله ... انگوٹھا ۱۲ اونگلی شہادت ۱۲ اونگلی درمیان ۱۲ اونگلی خرد ۱۲ اونگلی متصل ۱۲ ناخن ۱۲

ترقوتین سینه صدر پستان ثدی قص ظهر فقر ضلع جنب پهلو شکم ناف کمر میانه میان

چھاتی ۱۲ چوچی ۱۲ سینه ۱۲ پیٹھ ۱۲ مہرہ پشت ۱۲ استخوان ۱۲ استخوان پہلو ۱۲ پہلو ۱۲ پیٹ ۱۲ توندی ۱۲ کمر ۱۲

شش ریه قلب دل خمیر مراره تلخه کبد جگر طحال سپرز معده فم معده امعا روده حمل

پھیپھڑا ۱۲ دل ۱۲ پتا ۱۲ جگر ۱۲ تلی ۱۲ جای ماندن طعام ۱۲ موہنہ معدے کا ۱۲ آنتین ۱۲ سوراخ روده ۱۲

اورده شکنبه کلیه گرده غشا مثانه عانه عصعص ساق سرین کفلگاه ران فخذ زانو

رگہاے جگر ۱۲ اوجہہ ۱۲ گردہ ۱۲ جھلی ۱۲ پھکنا ۱۲ پیڑو ۱۲ ٹڈی ۱۲ پنڈلی ۱۲ چوتڑ ۱۲ ران ۱۲ گھٹنا

کعب شتالنگ قدم پا شنه پای کف پای پشت پای فصل مقدم در اسمای بعضی چیزها

ٹخنا ۱۲ پانو ۱۲ ایڑی ۱۲ تلوا ۱۲ پشت پاے ۱۲

که از اجسام اہل عالم تعلق دارد سمع سماعت سامعه بصر بصارت باصره ذوق

شنوندہ ۱۲ شنیدن ۱۲ قوت شنوندہ ۱۲ بینندہ ۱۲ بینائی ۱۲ قوت بینش ۱۲ چشیدن ۱۲

ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس مخاط نفث ریق بزاق آواز

چھونا ۱۲ از دست ۱۲ معلوم کردن چیزی ۱۲ قوت شمیدن ۱۲ اندیشه ۱۲ یاد کردن ۱۲ آب بینی ۱۲ آب دهن ۱۲ آواز ۱۲

ندا بانگ صوت اصوات سخن لحن الحان فصاحت بلاغت وقاحت حواس

جمع صوت ۱۲ جمع لحن ۱۲ گویائی ۱۲ رسائی ۱۲ بیحیائی و بے ادبی ۱۲

هوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاه تبسم خنده

دریافت ۱۲ عقل ۱۲ نظر ۱۲ مسکرانا ۱۲ ہنسنا ۱۲

قهقهه غمزه ایما مژه ناز پرتو کرشمه عشوه انداز طراز اثر عطسه آروغ جشه فاژه شتاوب

ٹھٹا کر ہنسنا ۱۲ اشارہ چشم ۱۲ ناز ۱۲ ادمشی ۱۲ انداز ۱۲ نقش ۱۲ نشان ۱۲ چھینک ۱۲ ڈکار ۱۲ جمھائی ۱۲

خمیازه تمطی ہکہک فواق قشعریره خلّه غثیان ثلمه خال ثولول آرخ دمّل ندار قیح لبه

بدن انگڑائی ۱۲ ہچکی ۱۲ کپکپی ۱۲ جی متلانا ۱۲ رخنہ ۱۲ تل ۱۲ مسّہ ۱۲ پھوڑا ۱۲ پیپ ۱۲

ابله اسمای بعض اشیائیکه از اجسام انسان و حیوان می برآید غائط براز کمیز بول حدث

گو ۱۲ پیشاب ۱۲ گوز ۱۲

ضراط گوز پشک زبل سرگین سبل فصل ۵ پنجم در بعضی حالات اہل موجودات

مینگنی ۱۲ گوبر ۱۲ لفظ ہندی ۱۲

و مقدمات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت

خوشی ۱۲

طرب تبسم سرور مسرت افراح انشراح ارتیاح خرسند استیناس تفریح

تنشیط شادمانی بهجت بشارت مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی میمنت

خوشخبری ۱۲ مبارکی ۱۲

فراغت حشمت شوکت سطوت شکوه قدر منزلت ابهت مرتبت رفعت

آسودگی ۱۲ حشمت ۱۲ دبدبہ ۱۲ شکوہ ۱۲ رتبہ ۱۲ بلندی

مکنت اقبال اجلال مکرمت عزت شرف طمانیت راحت سیادت

سرداری ۱۲ پیش آمدن ۱۲ بزرگی ۱۲ تونگری ۱۲

وجاهت اطلاع هدایت استهدا ارادت اراده عزم قصد اجابت حکم

خوش روی ۱۲ خبر رسانیدن ۱۲ راه نمودن ۱۲ راه یافتن ۱۲ اراده ۱۲ حکم دادن ۱۲

فرمان اسرار استمداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب کاذب اقرار

جمع سر بھید ۱۲ طلب امداد نمودن ۱۲ چپ رہنا ۱۲ سچائی ۱۲ جھوٹ ۱۲ جھوٹا ۱۲

بهتان فسق فجور فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

گناہ ۱۲ فیض ۱۲ بخشش ۱۲ انصاف ۱۲

شجاعت تهور جلادت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت تغافل هوا هوس حرص حسد کینه عداوت

عناد حقد غبطه تعرض الطاف اشفاق عنایت شفقت مهربانی نوازش تفقد دوستی محبت

مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مهر اخلاق اخلاص اعتقاد اعتماد خشم غضب خوف

هراس ترس بیم عبرت باک یقین اعتبار گمان ملال آزردگی کلفت اندوه هم غم غصه و تحزن

تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی استکبار سرتابی رعونت سبکسری حمق ابلهی عجز الحاح سماجت

سماحت قول عهد پیمان قرار اقرار انکار عذر تعهد ارسال پیام پیغام سوال جواب دشنام تحسین

آفرین حمد ثنا ستایش مدح نعت منقبت پند اندرز نصیحت وعظ نصایح اغوا افسون جادو

سحر مکید تزویر تدبیر علاج صواب صوابدید آسان سهل دشوار مشکل محال عجلت تعجیل توقف اهمال

تعلل تغافل دیرپائی درنگ شکایت گله تاکید تنبیه قدغن فایده سود نفع منافع زیاده افزون

ضرر حاصل محصول خراج آمدنی دخل جزیه اعما غنیمت خزینه دفینه ذخیره گنج انبار خرمن سبب باعث

بضاعت سامان مال رایگان رهن نقد نسیه قرض سود قرض حسنه مصادره تاوان جریمانه نرخ

قیمت تحویل نمونه وزن ارزش گران ارزان بها سنگ ترازو پیمانه فرق

تفاوت فاصله دور نزدیک عنقریب کروه میل فرسنگ افشا حکایت جنگ جدل

کوس ۱۲ قصه اور کہانی ۲ لڑائی ۱۲

عجب حکایت دار و گیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتلت نبرد عربده خشم هزیمت

بھاگنا ۱۲

شکست فرار گزیدن انفصال آرزم آشتی **فصل نوزدهم** در تعداد شمار یک دو سه چهار پنج

شش هفت هشت نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هجده

نوزده بیست بیست و یک بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت

بیست و هشت بیست و نه سی سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت

سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت

چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار پنجاه و پنج پنجاه و شش

پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو شصت و سه شصت و چهار

شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت شصت و نه

هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک

هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت

هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

نود و هشت نود و نه صد هزار لکه لکهان اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع

خمس ستة سبعة ثمان تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة

الف چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه کم اندک

ازدحام گروه هجوم طائفه جماعت فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان

شاب عصر کلان همسر برابر اولی شهنشاه شهنشه پادشاه شاه سلطان ملک شه خاقان

تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نائب منیب امیر الامرا بخشی الممالک

صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال عسس خواجه مولی مولا بنده غلام کنیز کنیزک خاتون

دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محبوس تشنه گرسنه فصل ششم

در اسامی قومها و اهل حرفه کاروان بازارگان سید شیخ مغل میرزا افغان زناردار

باده فروش بقال میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب

دیوان منشی بخشی قانونگوی باغبان کدیور سفید باف نورباف صراف نساج نداف

[illegible] زرگر [illegible] نجار معمار خراط حجام آهنگر گازر فصاد خیاط تیرگر کمانگر

[illegible] کلال خشت پز [illegible] فروش چوڑی فروش شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز رنگریز

[illegible] چرم دوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگتراش حکاک سکاک

[illegible] طباخ نان پز [illegible] کاغذی فصل بست و یکم در اسمای اقربا قرابت

[illegible] دودمان خاندان خانمان خسر خشدامن خشو خسر پوره خویش ما در والده پدر

قبله گاه اب ابو الاخ اخ اخی اخوان برادر برادرزاده دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف

ابن متبنی همشیره زاده خواهر نبیره نبیسه جد جده جد فاسد جده فاسده شوی شوهر صاحب خانه

کدخدا [illegible] ستة [illegible] زن ضره انباغ زن [illegible] خازنه همکف همسلک [illegible] برادر نسبتی

ام رضاعی تغا عم عمه خال خاله فصل بست و دوم در اسمای شادی تولد

فرزند شادی طوی شادی بسم الله شادی مکتب شادی نسبت شادی کار خیر شادی

کتخدائی فصل بست و سوم در اسمای اشیای آرایش بدنی از زیور وغیره سرمه [illegible] دوده غازه گلگون حنا زیور

حلیه حلقه بینی گوشواره مرسله یاره بازوبند انگشتری خاتم فصل خلخال هیکل زنگوله چاغره اسمای

پوشاک وغیره کسوت پوشش لباس شعار پیرهن خلعت جامه دستار پیچ عمامه تاج دیهیم افسر کلاه

خرقه قبا عبا دلق کول گریبان جیب آستین امن کمربند ازاربند زنار چادر پرند شلوار پاچه

سراویل تهبند پارچه کرباس قصب باریک شفاف گلیم پاپوش کفش نعلین چوب قبقاب

اسمای پارچه ابریشمی وغیره اطلس مشروع تافته حریر پرنیان کتان قز ابریشم

سقرلات محلوج قطن پنبه پلاس چرم پوستین اسمای رنگ ها لون احمر حمرا سرخ

خضرت سبز ابیض بیاض سپید سیاه اسود سیه سواد کبود صفرت اصفر زرد زرین

فصل بیست و چهارم در اسمای غلات که جنس حبوب دنی هستند گندم قمح حنطه برنج نخود حمص شالی شلتوک

ماش باجره جاورس طهف جو ذرت قالت عدس کرسنه شنگ ماش غیر کال ارزن فستاج

کنجد سمسم کودرم شاماخ معصفر خشکاش پنبه دانه سرشف تره آرد جو شعیر سبوس نخاله فصل

بیست و پنجم در اسمای طعام وغیره طعام نان شیر لبن جغرات دوغ قیماق مزوره مالیده

چنگاله لقمه نبات شکر قند سیاه روغن زرد روغن سیاه

روغن تلخ نمکین شیرین ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی دار خانگی تلخ فصل بست

و ششم در اسامی آلات تحریر وغیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شنگرف

کارد قلمتراش کزلک خالیسک زفش سوزن درفش تیشه سندان شانه اره رنده

کستی درج سبحه مقراض نقاره کوس دهل خمک طنبک فصل بست و هفتم در اسامی متفرقات

طناب رسن عروه حبل مسمار میخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید اقلید مفتاح قفل مراده

غربال پرویزن آسیا دستاس باد بیزن تنور دیگدان اجاق کانون کفگیر نان زنجیر

قلبه جوال دوک قیطان جوال خروار خیک جاروب پاچه دستی پاچیک صحرائی کفچه منبر ان پله

شاهین لوها دوستیه دیگ کلند اشتعالک ارغنون گزدم تشک نیسک شکنجه غلاف خفت

منجنیق منقل چلیان جرس ناقوس جلاجل غلاف قندیل بادیا موچاک چنین فصل بست و هشتم

در اسامی ظروف وغیره خم آوند خوان سبو مرجل طشت سبوچه کاسه پیاله اسبد صراحی ساغر جام

پیمانه کیل لگن گلاب پاش فصل بست و نهم در اسامی بعضی روزمره که متفرقست دوره

سگ زنجیر فیل قطار شتر قبضه کمان حلقه کمان قبضه شمشیر ضرب بندوق ضرب توپ

19

2

ضرب خزائر و مانند آن منزل عراوه **فصل سی ام** در اسمای آلات و لوازمات سلاح و شکار وغیره

خنجر و دشنه شمشیر حسام تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر
خدنگ پیکان سپر مجنه جنه جوشن خفتان زره خود ترک ناچخ تازیانه مقرعه قربان چوبدستی پیش قبض

فصل سی یکم در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری وغیره بوستان گلستان

حدیقه روضه گلزار ریاض چمنستان لاله زار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل
گلبن نهال سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع برگ تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار ازهار گل بر ثمر
ثمره چوب مغیلان درخت لرزان جامون خرما رطب اثنه گیاه علف گل بستبر اسمای
میوه جات خرما رطب نارجیل انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان ترب هندوانه
زردک ترب شلغم سبزی اسفاناخ کرم حلیبه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زردچوب سیر گشنیز قاقله کبار
قاقله صغار قرنفل فلفل دارچینی فلفل دراز انگوزه اسمای چند ادویه که معروف و مشهور است شربت انار شربت
روغن بادام اجمود نانخواه خار خسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوز بوا کاسنی بید انجیر عنب الثعلب
نکو بادیان خردل اصل السوس نعناع رب السوس گلقند بهی دانه انار دانه هلیله زرد هلیله سیاه

گلشنی بلبل پرستیا و شاهان تمرهندی آمله بحبیل سگیستان سپستان مغز فلوس بنفشه عناب تخم خیارین

گل سرخ سناءکی شاهتره زیره سفید زیره سیاه **فصل دوم** در اسامی بعض اشیا که ضروری اند

گل خاک غبار گرد و کلوخ خشت و سنگ حجر جواهر شیشه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس

اشرفی و رست طلا زر روپیه پیسه مرادی تنگه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره **فصل سوم** در اسامی

خلقت آتشی آتش نار دخان و دود شراره شرر شعله زبانه زگال انگشت خاکستر سمندر جن پری **فصل چهارم**

در اسامی خلقت آبی و آلاتی که ازو تعلق دارد آب ماء باران بارش مطر میغ ابر سحاب سیل

دریا یم عمان گرداب طلاطم جوی و تالاب ساحل کناره چاه چهبچه حوض

جزیره شبنم برف قطره سیل سیلاب دولاب تگرگ ژاله صدف گل لای وحل حلاب و حباب

خرمهره مروارید در لولو لالی گوهر کشتی سفینه فلک **باب سوم** در بیان قوانین علم ضروری

بیشترها از مصادر و گردان اوزان آنها باید دانست که با فعال چند چیز تعلق دارد که شش افعال

بیان آنها لابدست چون نفی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال زمانه آینده و امر حکم کار

و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب

خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مونث زن اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی

تصاریف صیغہا ست اگرچہ تمام آنہا مفصل باشرط و جزا و غیرہ در رسالہ اینجانب نوشتہ آید طول عبارت می شود کہ یاد گرفتن آن بر مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر مجمل گذاشتہ شود سبب شک طالب ضروری میشود بنا بر این بطور اختصار درین مختصر نوشتہ شد کہ فائدہ تام بر طبیعت آید و فوائد چون تمام صیغہا از مصدر ساختہ میشوند لہذا اگر اسمہا چند بطور مثال آید بطریق تصاریف فعال بعدہ الفاظ دیگر با شرط و جزا و غیرہ

آغاز مصادر بترتیب حروف تہجی

باب الالف آمدن آوردن آزمودن آغشتن آراستن آفریدن آگاهیدن آلائیدن آمرزیدن آزردن انداختن

افراختن افروختن افسردن افگندن انباشتن انجامیدن انگاردن اندوختن انگیختن اندیشیدن

آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افتادن افشردن افزودن اندوختن آراستن آمیختن آویختن آلودن

آماسیدن اندیشیدن اندودن انباشتن انگیختن باب الباء باشیدن بافتن بخشیدن بوسیدن

برآوردن بودن بریدن برخاستن بافتن باریدن بوئیدن بافیدن بستن بالیدن بافتن برشتن

برگشتن بیختن باب الفارسی پختن پریدن پوشیدن پالائیدن پیمودن پژمردن پذیرفتن

پروردن پالودن پیچیدن پائیدن پرسیدن پاشیدن پسندیدن پندیدن پیراستن پژوهیدن پیوستن

پرانیدن پوسیدن پسندیدن پیمودن پیوستن باب التاء الفوقانی تاختن تافتن تپیدن تراشیدن

بیست و دو ۲۲ ۲۰

تراویدن ترسیدن تفتن تفسیدن تپیدن توانستن باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن

ٹپکنا۱۲ ڈرنا۱۲ گرم ہونا۱۲ گرم ہونا۱۲ تھکنا۱۲ سکنا۱۲ ڈھونڈھنا۱۲ کودنا۱۲ لڑنا۱۲ ہلنا۱۲

جوانیدن جوشیدن باب الجیم الفارسی چسپیدن چمیدن چپیدن چکیدن چیدن چشیدن

ڈھونڈھنا۱۲ چپکنا۱۲ چمکنا۱۲ غائب ہونا۱۲ ٹپکنا۱۲ چننا۱۲ چکھنا

چریدن باب الحاء خمیدن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن خراشیدن خاییدن خزیدن

چرنا۱۲ کھانا۱۲ ہنسنا۱۲ پڑھنا۱۲ کھجلانا چبھنا۱۲ چھیلنا۱۲ چبانا۱۲ کھسکانا۱۲

خروشیدن خراشیدن خستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن خلیدن خسپیدن خستن

چلانا۱۲ چھیلنا۱۲ سلانا۱۲ سونا۱۲ ترکرنا۱۲

خوشیدن خسپیدن باب الدال دیدن دانستن دوختن دویدن دزدیدن درخشیدن

درفشیدن دمیدن دوشیدن باب الراء رفتن رمیدن رسیدن رنجیدن رستن ربودن

رشتن رقصیدن رسانیدن رخشیدن رنگیدن رشتن ریختن رمیدن رسیدن باب الزاء زدن

چمکنا۱۲ کاتنا۱۲ رنگنا۱۲ ناچنا۱۲ پہنچانا

زادن زاریدن زائیدن زدن زیستن زدودن باب السین المهملة ساختن سنجیدن سپردن

جننا۱۲ رونا۱۲ مارنا۱۲ جینا۱۲ بنانا۱۲

سپردن سفتیدن سفتن سوختن سودن سرائیدن ستودن ستیزیدن سرشتن

سونپنا۱۲ لینا۱۲ پرونا۱۲ جلنا اور جلانا۱۲ گانا۱۲

سگالیدن باب الشین المعجمة شگفتن شکستن شاشیدن شنیدن شمیدن شکافتن

اندیشہ کرنا۱۲ کھلنا۱۲ ٹوٹنا۱۲ سننا۱۲ پھاڑنا۱۲

شتافتن شناختن شمردن شخیدن شلیدن شکیبیدن شخیدن شکفتن

دوڑنا۱۲ پہچاننا۱۲ گننا۱۲

باب الطاء طپیدن طلبیدن طراویدن باب الغین غلطیدن غنودن غریدن غارتیدن

باب الفاء فریفتن فهمیدن فرمودن فروختن فرسودن فگندیدن فلخیدن فرستادن فسردن

باب الکاف کوفتن کفیدن کاشتن کشادن کردن کشتن کوشیدن کشیدن کاستن کفتن

کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن باب الکاف الفارسی گفتن گریختن گزیدن

گردانیدن گزیدن گریستن گداختن گنجیدن گنجانیدن گذاشتن گذشتن گرائیدن گسستن

گزاردن گزیدن گساردن گستردن گسستن گسیختن گشتن گماشتن گواریدن باب اللام

لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن لائیدن باب المیم مکیدن مالیدن مردن مانستن

باب النون نهادن نشیدن نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن نهفتن نوسانیدن

نوشانیدن نواختن نالیدن نوشتن نوردیدن نازیدن نمیدن نگاشتن نمودن باب الواو

وزیدن ورزیدن وخیدن غلانیدن باب الهاء هشتن هلیدن هراسیدن باب الیاء یافتن

یارستن بعد ازین تصریف یک مصدر مفصلاً بقلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر بهمین طریق از

مستعدان استخراج کنانند تصریف افعال ماضی مطلق آمد آمدن ماضی را ماضی مجرد هم گویند

آمد آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده ام

۲۴

آمده ایم تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم

آمده بودیم تصریف ماضی تمام واین استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم

می آمدیم تصریف ماضی تمنائی واین شرط نیز گویند آمدی آمدندی آمدمی تصریف ماضی

احتمالی واین امو هوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم

تصریف حال می آید می آیند می آیی می آیید می آیم می آییم تصریف استقبال خواهد آمد

خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع آید آیند آیی

آیید آیم آییم تصریف امر بیا بیایند بیا بیایید بیایم بیاییم تصریف نهی

نیاید نیایند نیا نیایید نیایم نیاییم اسم فاعل آینده آیندگان آینده آینده اسم

آینده ایم اسم مفعول آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شدگانید آمده شده گانم

آمده شدگانیم باید دانست که جمله این تصاریف را که بیان شد این صرف کبیر می نامند و اگر یک

صیغه اول از هر تصریف گرفته جمع نمایند آنرا صرف صغیر می نامند چون صرف صغیر آمد آمده است

آمده بود می آمد آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد بیاید بیا آینده آمده شده در تصاریف نفی

۲۵

بر یک تصریف اکتفا نموده میشود یعنی جمیع تصاریف همبرین قیاس کنند ای بر هر فعلیکه حرف
نون آرند صیغه نفی گردد نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغها دگردان
بعضی الفاظ و کلماتست که در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و مضامین مختلفه بموجب غرض
تقریر و تحریر ازان حاصل آید اول بیان کلماتیکه گردان آن هم بطور مذکور میشود هر یکی ازین الفاظها که بیان
میشوند مخصوص برای یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب تصریف لفیف است اندای
ایدام ایم ایضا الفاظ دیگر که از افعال مستعد تعلق دارد شد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص
بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد
هست هستند هستی هستید هستم هستیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغها استقبال خواهد خواهند
خواهی خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید
باشم باشیم صیغهای امر غایب شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه
از از کرا گر بر در برا چرا چگونه چه چیست چند چندان چندین چنین آن اینکه آنها اینها او وشان
ایشان ازان ازین ازانها ازینها ازوشان ازیشان اینجا آنجا ازینجا ازانجا کجا کی ازکجا
کس کشان خود اینکس آنکس من با تو شما هرگاه ناگاه لابد تا آن اکنون حال ایدون هنوز
باز هرگز هر آئینه ضرور ساهیم الا اگر نه یا ره و گرنه اگرچه هر چند لکن فاما فکیف امید بیم رجا ترصد
ترقب توقع لازم مستلزم قد غرض تاکید تقید زود چون سبق اینهمه معلوم و بیان کلمبتدی
داده آید بموجب همان گردان باید کنانید والفاظ متصرفه را شامل نموده از مبتدی پرسند تا او
آشنای ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارت قدرت یابد و آن اینست از رفتن صیغه ماضی
قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی مشروط میرفت یا استمراری

۵ مبتدی ابتدا کننده و شروع کننده بهر چه فاما در اینجا عبارتست از شخصیکه ابتدا در تحصیل علم کند

۶ ماضی آنکه بزمانه گذشته تعلق دارد و مستقبل آنکه بزمانه آینده تعلق دارد حالانکه

رفتی صیغهٔ ماضی مشروط دوم با کلمهٔ می میرفت صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال میرود صیغهٔ
استقبال خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود و صیغهٔ دوام استمرار میرفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو و صیغهٔ نهی
حاضر مرو و صیغهٔ اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردان هر تصریف الفاظ کلمات مناسب
راکه شامل هر صیغه خواهند بکنند در ترتیب گردان کردن همراه نیست چنانچه ازانجا رفت ازینجا رفت درانجا
رفت درینجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت اینک رفت آنکس رفت همکس رفت
کجا رفت کی رفت ازکجا رفت خود رفت الحال رفت رفته بود دیروز رفته بود دوشب رفته بود پریروز
رفته بود پریشب بهر حال میرفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیمروز رفته باشد نیم روز رفت دیرست
رفته است تا شام رفته تا صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در صحن
رفت صحبت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در دالان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت بر فرش
رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر مشمول همین کلمات که با امر موهوم
گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک صیغه از هر تصریف بطور کلیه قلمی نموده شد از مبتدی استخراج
کنانند و جمیع الفاظ مرقوم الصدر را با دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی بگویانند تا آوردن
تهجی تصریف از مصادر و تشامل نمودن این الفاظ قدرت یابد باب چهارم در آداب والقاب
برای دانشوران خردپرور و خردپروران دانشور پوشیده نیست که القاب بر فقره مرسلان عبارت
ازانست که شخصی مکتوب الیه الوصفی یاد کنند که آن صفت کمال منصب پیشهٔ او لائق مرتبهٔ او باشد
چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت و شهور و رتبهٔ پدر قبلهٔ
کعبه و رتبهٔ پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب عبارتست از حد نگاه داشتن
یعنی پیشهٔ حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود این همه در مقام خود باز خواهد آمد درین صورت
اگر سخن پروران برآن آیند ممکن است که القاب بمضمون نو از قوت بفعل آرد لیکن چون غرض
بکار است و رواج القاب جدید پیش القاب قدیم دور از سیاست اهل روزگار معتاد و قوانین
پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت ظهور پذیرفته و آنچه باید در آنها موجود
دخل بیجا خلاف آئین اولست نظر بانهمه مراتب بیان القاب سابقه و آداب پیشین در سلسلهٔ
تحریر پیش پرداخته در بعضی جاها که ضرور افتاده خود تصنیف کرده داخل آن نموده چنانچه

۲۶ ازان گویند که شخص برای قائم کرده سعی شود حسب بجز مردمان از سلاطین و سپاه وغیره بصلهٔ شجاعت و شهور سپاه و فتح و نصرت منصب هفده هزاری و پنجاه هزار سوار یافته ۱۲ منتخب اللغات ۱۲

بر واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود القاب عالم واقف حقائق علوم و کاشف دقائق علم
و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پر
معروض میدارد القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی حفظه عرضی مرسله رسید و نظر گذشت
کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره به تسطیر چگونگی حالات آنجا مطلع می نموده باشند
زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایهٔ صاحب قبله خدا و خداوندگان ظل ظلیل رحمت
ایزد سبحان حضرت ولینعمی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی آداب
تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه بجا آورده معروض میدارد القاب دیگر ملجای
فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبله خداوند یعقوب زمان اخی عظامی ولینعمی ادام الله
بعد ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض موقف اقبال مرجع اجلال
ایضاً قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی حضرت ولینعمی صاحب مدظله العالی فدوی فلانی بعد
ادای آداب و تسلیمات فراوان و کورنشات بیپایان معروض حضور فیض گنجور میگرداند القاب
سرمایهٔ تجارت عمر و زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره ایضاً برخوردار نور الابصار
فرخنده اطوار سعادت آثار طول عمره ایضاً نور البصر لخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی
بوده شاد و کام باشند بعد ادعیهٔ وافیه که دوام در وزبان است مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً
برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند
ایضاً برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات بادا
القاب ما در سایهٔ عاطفت پیرایهٔ والده صاحبه مشفقه مکرمه مبارک فرزندان مخلد و مستدام
باد جبین فدویت را بگلگونهٔ آداب و تسلیمات نو آگین ساخته معروض میدارد ایضاً والده
خداوند خداوندگان مدظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات را زیب سر تفاخر ساخته معروض
عالیجناب میدارد ایضاً مخدرهٔ تتق عفت مستورهٔ سرادق عصمت والده صاحبه قبله گاهی
خداوندی پرورش فرما فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مرهم زبان مدالله ظلها جبین فرزندی
بجا ادای بندگی نو آگین ساخته ملتمس رود آنجناب فیض مآب میگردد القاب برادران
اخوان و صاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیاز مندی مشتاق

ادراک دولت مواصلت سامی که زیاده از حد است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند ایضاً

اخوی الصاحب قبلهٔ فیض رسان مظهر جود والاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم مراتب عبودیت انکسار

و تمنای حصول استفادهٔ خدمت فیض موهبت معروض رای خورشید ضیا میگرداند القاب

برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت سمات

که مزیدی بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر

محمد عابد حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب چچا

عمو صاحب قبلهٔ خداوند خدایگان مصدر جود والاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب

تسلیمات که شیوهٔ فدویان راسخ الاعتقاد است معروض رای فیض پیرای میگرداند القاب

همشیرهٔ کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه معظمه که اسم او در پردهٔ عصمت است سلامت منیقه

شفقت وثیقه ورود کرامت فرمود ترصد که همواره بترقیم و ترسیل صحیفهٔ شریفه شادان و فرحان

میفرموده باشند که تسکین خاطر از آنست القاب همشیرهٔ خرد عصمت پناهی عفت دستگاه

همشیرهٔ عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبه مسرت افزا فرحتهای گوناگون حاصل گشت لازم که همواره

بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور میساخته باشند که هر آینه خوشی خاطر همدرین متصور است

زیاده چه برطراز د ایضاً همشیره عزیزه حجله نشین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار

مراتب انس آنکه القاب اهلیه اهلخانه با دل یگانه در حفظ و امان ایزد منان باشند خاطر سلامت

حقائق مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته تحریر حالات آنجا مطلع مینموده باشند که وجه اطمینان حال

میشده باشد زیاده چه نگارش رود القاب شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه محرم اسرار سرتاج

افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفاده خدمت والا بیرون از حد دانسته بعرض مطالب

می پردازد ایضاً صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد آدابیکه شایان مراتب است عرض

مینماید ایضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب همدمی واقف اسرار نهانی محرم اطوار و

جانی تکیه گاه مرادات برآرنده حاجات خداوند مالک کاشانه سلامت بعد آرزوی حصول اتصال

بهجت اشتمال بر ضمیر لطف تاثیر میگرداند القاب اهلخانه جلیس خلوت خانه خرمی انیس

عزلت همدمی محرم اسرار واقف اطوار اهلخانه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد تحریر اشتیاق

۲۹

معانقهٔ جسمانی و تقریر شوق ملاعبه رسمی مبشر خاطر عزیز باد و سرگذشت اینجا بسپاس عافیت ایشان قوام
مرغوب القاب حکیم همواره انفاس متبرکهٔ آن نباض مرتاض روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد
آرزومندی دریافت مواصلت وافی مباهجت که قلم تحریر آن سرگوشی عجز بدوات میسازد مکشوف ضمیر
منیر گردانیده می آید ایضاً نبض شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب مهربان امیدگاه
امیدواران مسیح زبان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت و ثنا مبرهن ضمیر منیر قمر تنویر گردانیده می آید
القاب شاعر سر دفتر سخنوران سخن پرور سلامت رقیمهٔ معنی نگار آن خلاصهٔ نکته پروران روزگار
نزهت افزا وصول گشت اگر آینده همین نسق به وکلمهٔ لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیاز
میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی محکمهٔ شریعت اطهر
بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مرتضوی زیب گیر و زینت پذیر
باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت نهادان
رسوخیت بنیاد است بعرض میرساند ایضاً شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی
رقیمهٔ بهجت ضمیمهٔ آن شریعت پناه بوصول شد بر حقائق مرقومه اطلاع دست داد آینده هم تا حصول
ملاقات جسمانی بتسطیر مفاوضات فرحت آیات محظوظی را اعلام کاره فرمایش آن حوار مسرور و شاد
داشتن سرور خاطر افزود است زیاده چه تصدیع دهد ایضاً تبارک و تعالی ذات عالی را طراوت بخش
گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت گشاینده معاقد شرعی داننده حقائق دینی قاعده دان
طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جیورا بر مسند عدالت تمکن و دوام سلامت با کرامت ارزد
بعد آداب مستمندانه بسمع معرفت محضر عدالت گستر میرساند القاب اهل نجوم مجمع کمالات منبع معلومات
کاشف دقائق مستقبلات واقف حقائق بی ظهور صاحب مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران
سلمه الله تعالی بعد گزارش مراتب نیازمندی و تقدیم مراسم مستمندی که مایهٔ سعادت و عقیدتمندی بهات
منشور رای بیضا ضیا گردانیده می آید القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار
نامتناهی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضه بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی
ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب عظمی است مشهود ضمیر خاطر مهر گزین
میگرداند ایضاً حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بحر اسرار حضرت الهی

بشارت و خوشخبری دهنده ۱۲ ۲ بسیار بیننده و داننده آن وال امراض شناسنده ۱۲ ۳ یعنی داننده معجزه برحسب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که آن معجزه احیای اموات بود ۱۲ ۴ از دوستان درد رسانی ۱۲ ۳۰ پرستش کننده ...

محو مشاهده تجلیات نامتناهی قبله دارین استظهار کونین دام افضاله پس از اظهار آداب عبودیت
و انکسار بعرض باریابان دربار فیض آثار میرساند **القاب و آداب وستاد** ذات تقدس آیات
مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایهٔ افضال بر کمال ایزدی ظل تفضلات بیغایات سرمدی
مجموعهٔ علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات فراوان حضرت مخدوم صاحب
و قبله و کعبه مکرم و محترم دام فیضهم ابد الدهر گره کشای معاقد دل و عقده کشای هر مشکل بوده
بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تمهیم مراتب فدویت
مطالب ضروری عرض میدارد **ایضاً** منبع تفضلات مظهر کمالات سر دفتر معلمان دهر سراپا
برکت فیض اثر حضرت صاحب و قبله دارین خداوند کونین مخدومی مکرمی جیو ظلکم کمترین فدویان
جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافگندگی بخاک عجز و انکساری سوده بذروهٔ اقبال
شمع اجلال میرساند **القاب شاگرد** نقش طراز صحیفهٔ سعادتمندی حرف پرداز جریدهٔ بخت بلند
ستوده خصال نیکو افعال منظور انظار تفضلات و تعالی سزاوار عنایت کبریا مدام بکام عمیم از دولت
همدستان بوده کامروای مرادات دارین باشند بعد ادعیه وافیه مطالعه مطالب قومه گر **امید القاب**
معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار رفتار با خوبیهای روز افزون مقرون باشند بعد ابراز
آه و ناله و درد دل شیدا بمطلب میپردازد **ایضاً** گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی رنگ و
بوی چمن رنگین ادائی آبروی انجمن دلربائی جان نواز عاشقان و سرافراز معشوقان باشند بعد ابراز
رازداری و دلریشی و صداقت کیشی بمطلب میگراید **ایضاً محبوب** راحت قلوب غمزه گزار سرو قد
سیمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی دار شیرین روزگار دلدار
مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل افگار دلنواز غمگسار راحت روان نور اعیان پیوسته
از بلیات زمان بامن حضرت سبحان بوده بتالیف قلوب مشتاقان صداقت اسلوب پرداخته
باشند بعد شرح سوز آتش افروز که تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج مفارقت زورق هوش
و حواس این مهجور صدق اساس را غرق ساخته خود را بیاد آن بخشنده مراد میدهد **القاب عاشق**
صبح صادق روز صادقی و شفق شام وائقی آزاد گرفتار انیس شبهای تار همواره حلاوت یاب
کلفت و الفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سرآمد بیدلان بمطلب پردازی حول

دل وجان خود میگدازد ایضاً دل فگار سمندر نژاد یادگار مجنون و فرهاد زاد حبه همیشه با ذوق
وشوق باشند بعد از دلدهی وجان افزائی روشن خامه قلم بیرا تحریر میرساند ایضاً عاشق مشتاق
طالب وصال حذاقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طریق مودت
ذو الکرام از جام وصال محبوب شاد وکام باشند بعد شرح پریشانی هجرانیکه بمقتضای ربانی جانبین
مهجوریست واضح ولائح باد القاب بزرگان ودیگر ابنای زمان از طرف فقرا
محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضاً محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت علی الله
سلامت باکرامت باشند بعد دعوت فراوان واشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد
القاب خاندان فقرا خلاصهٔ دودمان ارادت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان و پیشوای عارفان
زاد الطائفه وعنایه بموجب درجات خدمات القاب سید سیادت دستگاه شرافت پناه
سیر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت وتهور پناه فلانی در حفظ الهی باشند
ایضاً شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی وعالم فضیلت و کمالات
دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضاً فضائل اکتساب کمالات
مآب محمد باقر حفظه القاب حکیم حکمت وحذاقت دستگاه حکیم احمد علیخان حفظه الله تعالی
القاب عامل امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً
خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مصاحبین که اهل عزت باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب
اهلکاران که فی الجمله عزت وقربت داشته باشند خلت ومواخات دستگاه فلانی محفوظ باشند
القاب خدمتگار مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضاً مستعد الخدمت فلانی حفظه القاب
دیوان ومنشی که اعزه دربار اند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب راکین
دربار معلی که از دیگر نوکران قرب ومنزلت زیاده دارند سیادت ونجابت پناه شجاعت و فتوت
دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط عواطف بی پایان مشمول جلال والا شاهی بوده باشند ایضاً
رفعت وعوالی مرتبت میر ذو الفقار علی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت وشجاعت نشان فلانی
محفوظ باشند القاب شیخ مشیخت وشرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب
خداوند نعمت از طرف ملازمان وطریق عرضداشت بپادشاهان وامرا

سمندر جانوریست که در آتش مانند عشق را نباهد سوختن وجگر او سمندر نژاد گفته ای باکمر مانند سمندر
در اصل
راه نمودن
را ستاگرفتن
آب
جای بازگشتن

عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی بپایه آداب استیاده بعرض فیضیابان
حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز خواقین بحر و بر ست میرساند عرضداشت
خانه زاد بلا اشتباه محمد پناه فرق عبودیت بر زمین خاکساری مالیده و جبین عقیدت آئینه
نقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر
مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شاهزاده عرضداشت رسوخیت گزین محمد سعید
بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سجیه رضیه فدویان عقیدت تقسیم ست بعرض عاکفان
عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضاً عرضداشت عقیدت شعار
عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکساری طره عمامه افتخار نموده بعرض بهره اندوزان محفل عظیم
مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای مستمندان روی زمین است
میرساند القاب بیگم صاحبه عرضداشت کمترین بیگم پرورها رسوخیت آثار محمد یار بعد تقدیم مراسم
ضراعت و انکسار و تتمیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض محرمان ایوان دولت و شهریاری و حجابان
سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس مآب سپهر جلباب ملکه خجسته تر صاحبه بحر و بر میرساند
ایضاً عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز بپالیش جاده اطاعت و انقیاد
بپای سرارادت و اعتقاد نموده بباریابان آستان تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب
ملکه زمین زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند القاب وزیر عرضداشت شاکر عنایات نامحصور
بنده عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تشویع لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت
حضور موفور السرور نواب والا جناب سپهر قدرت مهر صورت استظهار مستمندان صاحب و قبله دو جهان
میرساند ایضاً عرضداشت کمترین بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات
فدویت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله تنهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان
حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تمنا و کعبه
اصحاب خرمی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب و الاقدر عالی منزلت نقاوه دودمان
امارت سلاله خاندان ایالت دام اقباله و نواله فدوی فلانی آداب و تسلیمات فدویانه بجا آورده
معروض حضور خورشید ضیا میگرداند ایضاً بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان سود و دوران

۵۱ دائم اقبالہ میرساند باب پنجم در بیرو انجابات و شجات و رقعات برعایت مراتب
پنج فصل فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در بیرو انجابات
و معاملات هرگونه شامل مشکلات و پیچ و قبولیت و غیره کوائف ذات شرحیه و ضروریه و سوال و جواب
طرفین فصل سوم در مبارکباد و تهنیت فصل چهارم در معاودت و تعزیت فصل پنجم در
۵۲ رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اشیا و غیره مطالب ضروریه فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید
جوابهای نوشتجات بیکدیگر رقعه اول بمرزا صاحب مشفق مهربان سعودت نشان سلمه الله تعالی
اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر در پیشانیست که با حاطه تحریر و احاطه ادراک نمی آید و بیان
آن نشناخته و صحیفه مشابفه گذشته خامه و دوادر ابه مسطور مدعا سپگذارد سپاس ایزد که کلمه چهره
۵۳ صحبت رو بشگفتگی وارد و طراوت و نزهت چارچمن مزاج سامی دائما مطلوب مشتاق من حیث الغیبت
و مقام تحریر قریب چهار قطعه اشتیاق نامجات بصاحب مهربان و بندگان آنحضرت سبیل داشته
لیکن با وجود آمد و شد مردمان از یک پرچه قرطاس محبت لباس شادمان نشناخته از انجا که در عالم
ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد و شایان الطاف چنانست که آینده بتحریر سامی نامجات معه القاب ۳۴
جسمانی همین مکالمه روحانی توان شمرد زیاده شوق وبس رقعه دوم در جواب رقعه اول
سیر صاحب مظهر عنایات فراوان مصدر توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق و کلمات
اشواق بنوک قلم آوردن محض تکلفات عرفیه پرداختن است لهذا بآن نگراشیده مدعا می ورآید سامه
ملطف قرین محتوی شکایات عدم رسی رقائم نیازشمائل و حصول ملاطفت آور دسر و رخاطر انتظار افزا
مشتاق و شعری صحه چند قطعات وثائق نیازابلاغ داشته محض از قصور نامه بران و حصول بلا الیه گرامی
نشده والا الطاف و کرم فرمائیها ذات اشتیاق آیات دل تودود منزل آنچنان مدام گشیده گذر
گنجایش نداشته باشد بهر صورت آینده را مدام طریقه رسل و رسائل معهود مسدود و نخواهند زیاده بهجت
سوهلت مهور که خلاصه مطالب است چه بقلم آید رقعه سوم بشیخ صاحب معدن کرم منبع الطاف اخلاق
شیخ قمرالدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز شوقیکه خامه و زبان بتسطیرش حیرانست لبوجدان منصف حواله
حواله نمود و مدعا می پردازد که بوقت تشریف داشتن اینجا هر قدر که توجهات دلی حال
نیاز اشتمال مبذول بود خامه را طاقت آن نیست که تحریر رساند فاما از آن روزیکه بدارالسلطنت

لاهور رسیده اند حرف وفا از سینهٔ صدق و صفا محو فرموده اند بقول مصرعه هر که از دیده دور از دل
دور + گاهی درین مدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پیرا از خاطر مستطر نشده اند از آنجا که
الطاف قدیمی ذات شریف بحال این نحیف چنان پرتو انداخته که روز و شب مصرعه بان بذکر تو مشغول و
دل بیاد تو شاد + ناچار پس از انتظار بسیار جوره دار را برای دریافت صحت مزاج و روئداد آنجا روانه
ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل موجب مسرت التفات بنوک قلم آرند
ثانیاً آنکه صاحبزادهٔ برحق و مرشدزادهٔ مطلق میر بشارت علی با سپهر غدار کار در پنجابدی بعالم التعطل الکبر
[illegible] بظهور شتافت آخر کار میر ممدوح را روانه آنجا ساخت هر قدر که در بندد
درستی کار آن صاحبزادهٔ والا تبار سعی بکار خواهند برد موجب سرسبزی دارین و مفاخرت کونین خواهد بود
رقعه چهارم خانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاق قدردانی سلمه الله تعالی اظهار آرزو
مواصلت [illegible] از کاغذات [illegible] میگرداند با خطهٔ گرامی نامه که یاد از الطاف آن مظهر اعطاف
[illegible] انتظار گردید بیت دلم کشود و کشاد دهم چو نامه ات گوئی + کلید باب گلستان و گلشن شانی
[illegible] مکاتبات نیازمندیات که بنقل اتحاد رقم آمده صورت اینست که اینکه [illegible]
صاحب [illegible] رسالهٔ [illegible] یافته خدا آگاه است که [illegible] صورت آرام نیافته و [illegible]
و حرف [illegible] بگوش خیال رسیده گاهی بطرف ملتان و وقتی بطرف کوهستان وغیره اطراف
[illegible] چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری بظهور رسد که فیما بین این و
آن نمانده بهر صورت از قصور [illegible] تخالف در بنای نیازمندی [illegible] بطرف این خادم دیرین تصور
نه فرموده از زمرهٔ نیازمندان بیرون نشمارند و آینده در ترسیل رسل و رسائل هم تا مقدور تقصیر [illegible]
نخواهند نمود و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم کنانیده شد انشاء الله تعالی بتدریج خدمتی که
شایسته او شایان است بمنصهٔ شهود جلوهٔ ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیاز چه گزارش
نماید رقعه پنجم برادر عزیز القدر سعادت و اقبال محمد جمال در حفظ الهی باشند بعد از دعوات وافیات
و شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند فقد الحمد که بفضله تعالی حالات اینجا مستوجب شکر و
خیر و عافیت آن برادر [illegible] عرصهٔ بعید بانقضا پیوسته که بوصول نمیقهٔ بهجت پیرا
طرب افزا نگشته خاطر بان صوب متعلق میماند لازم که روئداد آنجا مشروحاً بقلم آورده باشند

کہ طمانینت خاطر از ان مخصوص است فیلان سرکار فیض آثار کہ بنا بر چرائی در انجا رفته اند بنا بر دریافت
خبرگیری شان قبل ازین شقه حضور بنام شان صدار یافته که خبرگیری آنها بذمه خود واجب شناخته
تغافل نخواهند نمود موسم برشکال قریب رسیده بنا بر بخت راتب آنها یک چهپر مرتب کنانیده و هیزم
و دو سن سن از انجا خریده رسنهای مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرد سازند و بدستور سال گذشته تفرقی
روئیدگاه پرداخته بمحافظت آن جهد بکار برند و در بینولا سوداگران از ضلع کابل داشتهای بهی و انار شیرین
و دیگر میوجات لایتی آورده اند اگر در کار باشند اطلاع دهند که از ینجا خریده فرستاده آید زیاده چه

رقعه ششم اخوان صاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان دام استفاقهم آرزوی استفاده خدمت
فیض منزلت بحدیست که بیتابی خامه دوزبان از عهده تحریر آن عاجز تا چار ازین وادی در گذشته
به تسطیر مدعامی پردازد صحیفه شریفه مبشر صحت مزاج ستوده صفات و استفسار احوال فدویت اشتمال
و دیرینی نیازنامجات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار تفرقی روئیدگاه و دیگر کوائف
ورود فرمود ذریعه فخر و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات شادی صاحبزاده والا تبار
کار سرکار در ینباب تا کی بسیار و عرصه نهایت قریب است درین امر توقف رو نمود چراکه هر کار
و مردم شاگرد پیشه را آن قدر فرصت نیست که بجای توانند رفت و الا چه امکان که عبودیت سرشته
قصور شود و از خبرگیری فیلان سرکار نوعی غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر جمع باد حسب الارقام
چهپر برای بخت راتب فیلان و تفرقی روئیدگاه بعمل خواهد آمد و دو انار شیرین از سوداگران خریده
مرحمت فرمایند که مطلوب است و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی مخدوم زاده میرزا صفدر علی بیگ
مقرر و معین گردیده اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نیوته بجناب مخدومی نگاهی گذرانیده شود منتظر
جواب است زیاده چه عرض نماید **رقعه هفتم** نقش طراز صحیفه سعادت سندی
حرف پرداز جریده بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال کنجن لال بمرادات کونین
فائز بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه مطلب بیگرا امید دیرگاه است که بمطالعه مسرت نامه
مسابحت طراز نشاط اندوز نگردانیده چشم دل بر شاهراه نگرانیست اگر چه بمقتضای زمانه و طبیعت
بشری که بیشتر مصروف تغافل است خوب معلوم و مفهوم است لیکن ایشان را از وضع
یگانگی بیگانه میدانند بنا برآن بقلم می آید که آینده مصدر اینمعنی نشوند که شایسته

لفظ صحیح طمانینت است بالضم و کسر نون اول و سکون یا بمعنی آرام ۱۲
سن بالکسر و سکون ... طا دیده در کردن و وقوف دادن کسی را بر خود و بتشدید طا دیده در شدن در بالاسے چیزی برآمدن ۱۲

۳۷

آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب اسیر وهم متوجه نجود شناخته احوال خیر و عافیت و روئداد جنگ
که فیما بین نواب اسد الدوله نجابت علیخان بهادر و سکهان سمت نگاشته باشند زیاده عمر باد رب العباد
بجواب قصه ظل ظلیل و سایه فیض سرمایه حضرت مخدومی مکرمی صاحب و قبله دام فیضهم بر مفارق
مستفیضان عقیدت نشان الی یوم التناد باد و پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید
مراتب خضوع و افتقار که شیوه فدویت نهادان رسوخیت آثار است بعرض میرساند شرف نامه
عاطفت آگین مبنی بشکایت عدم رسی نیاز نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر
در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره خاکسار افزود قبل ازین از انتشار طبیعت و
تردد خاطر بسبب هنگامه سکهان شقاوت نشان که برپا بود در تبلیغ عریضه نیاز توقفی بمیان آمده
والا بحمد الله [illegible] چه امکان دارد بهر حال سهو از بندگیست اگرچه دور هم لیکن [illegible]
لطف تو امیدگاهم [illegible] کافیست عنایت پناهم + و حقیقت اینجا بدینمنوال که رنجیت سنگه والی لاهور
باگروه پرشکوه باراده گرفتن پرگنات جالندر و نواب صاحب عازم اینصوب گشته از قلعه جنبارگده
بجنگ [illegible] در پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ درمیان ماند آخر الامر نواب صاحب
ممدوح و نواب فیض طلب خان وغیره که در شجاعت و شهامت شهره آفاق اند از اندرون قلعه بیرون
برآمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار کفار
بقتل رسانیدند و چند هزار کس زخمی ساخته و از عسکر ظفر پیکر قریب یکصد جوان بکار آمدند و زخمی شدند
والحمدلله فتح و فیروزی مبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست [illegible] الی این یوم
گذارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بعرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید

فصل دوم

در بیان نجات و تفصیلات و عرضداشت و معاملات هرگونه پروانه سیادت و نجابت دستگاه
شرافت و امانت پناه میرال حیدر بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت زر است و اجرای
توزیع [illegible] اجمل نیاید لهذا در تمامی محالات سرکار و بآن سیادت منش خبر [illegible] رفته
یقین که زر تحصیل ساخته باشند زر تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند در ینباب
تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه بطراز و عرضداشت درجواب [illegible]
بحضور فیض گنجور صاحب قبله خداوند نعمت سرچشمه فیض و کرامت دام اقباله [illegible] خاص

مرحمت اختصاص درباب تاکید اجرای توزیع چهارانی فصل ربیع و ایصال زر فصل مذکور شرف صدور و عز
ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من فدوی راسعی انصرام کار سرکار که هرگونه
بهبود در ضمن آن متضمن است کدام کار بهترین امورات است لیکن حیله سازی و روبه بازی زمینداران
اهمال بر بندگان حضور پرنور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانه دولت نقد رخصت گرفته در
پرگنه رسیده صحبی شش پیش تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه درین عرصه بمعرض وصول آورده
انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خاوندان قریب پنجهزار روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال
حضور خواهد شد و آینده بتحصیل باقیات مقید و سرگرم خواهد بود زیاده حد ادب دولت و اقبال لایزال
با دستخط زمینداران زمینداران و مقدمان مواضع ماهی و کوته و فرید پور مانند زمینداران مواضع
مذکور بدستور قدیم شامل پرگنه مذکور نموده شد لازم که خود ها را از ابتدای خریف ۱۲۱۳ فصلی بجمعی تمام
نزد خصوصیت مرتبت راجه کنجهاریلال عامل پرگنه مذکور رسانیده مالگزاری سرکار حاضر باشند و از
اطاعت مشار الیه بیرون نروند و باقی فصل ربیع ۱۲۱۳ فصلی که بذمه ایشان واجب الاداست
بطور عامل مومی الیه ادا نمایند درینباب تاکید شدید زمینداران زیاده چه نگارش ورود پروانه از جناب
کواغذ خصوصیت و موالات دستگاه خوشی رام حفظه عرصه ده روز منقضی گشته که درباب ارسال
کاغذ جمع خرچ جمع و اصلباقی سنه الیه بتاکید نگارش پذیرفته که زود تیار نموده ارسال نمایند هنوز کاغذ مسطور
به پیشگاه حضور نرسیده چون اینقدر تغافل و عدم تنبهی در کار سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا
بکمال تاکید نوشته کواغذ مطلوبه با بلاغ حضور دارند تامل و توقف نورزند تاکید شدید زمینداران زیاده چه
نگارش مع ذی حجه سنه ۱ در جواب شقه ابریش بندگان عالی متعالی خداوند نعمت فیاض زمان ادام اقباله ارسال
شقه خاص کرامت اختصاص متضمن تقیدات ارسال کواغذات جمع خرچ ۱۲۱۲ فصلی و جمع و اصلباقی سنه
شرف صدور یافت معزز و سربلند ساخت خداوند من از هنگام ورود فیض آمودش فکر ترسیل کاغذ مطالب
بحضور پرنور در پیش است لیکن از چند روز بهوانی سنگه سررشته دار را عارضه آشوب چشم لاحق حال بود
درستی کاغذ مومی الیه تعلق دارد ازین سبب توقف رو نمود و الا چه طاقت که توقف می ورزید همین که مشار الیه
در چشم فرصت دست داد کواغذات جمع خرچ مذکور درست کنانیده ترسیل حضور والا نموده منتظر
کیمیا اثر خواهد گذشت برسیدنش فخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و برتهای جمع و اصلباقی

۷۵
مضمون بالکل ادا زدن
و مضمون بفهم و غیره
ضد و دو هم مشتمل
درآورده شده
مضمون از تضمین
درجای آوردن صریح
وغیره سنه ۱۲۰۵ فارسی
سیخ دولت و وقت
مطالع استعمال نمایند
بهار عجم سنه ۱۲۰۵
فرمان بردن
۳۷
[illegible]

مرتب میشوند انشاء الله تعالی در دو چهار روز ابلاغ عالیجناب خواهد نمود و واجب بود بعرض رسانید
آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد برب العباد شقه دیگر حشمت پناه شرافت دستگاه شیخ محمد زمان
بنا بر نیت شنید عرضی مرسله مع کاغذ ڈول پرگنه بابت سال ۱۲۱۲ فصلی بملاحظه در آمد ساع عروضات
گشت حاضر آمدن همگی زمینداران بنابر تصفیه معامله لازم و واجب لهذا نگارش میرود که بمجرد وصول پروانه
خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند بالمشافهه درستی گره بندی بظهور خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود
عرضداشت در جواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب عمله و فعله بتعجلت تمام کثیر
غراصدار یافته معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله و فعله مستفیض حضور
والا شود درین ضمن حکم سرکار بنا بر شد کار مع مردم اشرف نفاذ یافت لهذا بر طبق حکم حضور مصالح
شد کار در مواضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد فراغت [illegible] شد کار
عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب الیضا بسیار و الرتبه بصاحب مصدر
کرم مخزن الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی نیست که بدستیاری خامه و زبان بعرض
تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه مدعا می برد
در بنولا دزدان بدکردار ناهنجار موضع محمد پور عمله پرگنه میرٹهه بوقت شب زراعت گندم قریه بنیلا دو درو
نموده بردند و زمینداران موضع مسطور سراغش بموضع مذکور رسانیده غله مسروقه بعد از قبول ثابت و تحقیق
کردند چون ظهور ایمعنی در تعلقداری آن با حسب جلی التعجب و مقدمه طرفین بهر صورت واحد بنا بر آن
تصدیع افزا شده توقع که نظر باین مراتب نموده دستک شدید بران فرقه کوته بین ناعاقبت اندیش
تعین فرموده غله مسروقه بمالکان مسترد کرانده دهند و آن مردم ناسزا وار را چنان سزا رسد که موجب
عبرت دیگران گردد انتظار جواب باصواب است و آینده بترقیم سامی نامجات مع کاروبار لائقه
یاد نمودن سمانا خاطر مشتاق را شاد فرمودنست زیاده چه تصدیع در جواب رقعه صحیفه میر صاحب
مکرم مجسم کرم دام اشفاقهم بعد اظهار مراسم شوقیه که بیرون از رسمیات عرفیه است مستطیر بدعا حضور میپردازد
صحیفه گرامی و وثیقه سامی مشعر آنکه مفسدان موضع فلانی عمله پرگنه مقبوضه مخلص بوقت شب غله
موضع فلانی متعلقه آنصاحب بدزدی درو کرده آورده اند وصول اعطاف شمول آورد از انجا
که مشحون کلمات لطف سمات بود نشاط خاطر افزود فی الواقع بطرفین بجز نقصان متصور نیست

بموجب اشاره شریف مجرد وصول سامی صحیفه دستک شدید الطلب زمینداران موضع مذکور تعین ساخته

همینکه حاضر می آیند غله مسترقه تمام وکمال بمالکان رسانیده خواهد شد و سزای واقعی همینگامه پردازان بنظر

خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر جمع باد حسب [illegible] احاد مردم قدیم تصور فرموده مدام بتحریر [illegible] عاطفت پیرایه یاد فرمایند پروانه حضور درباب [illegible] خلعت و مولات و دستگاه چوده

راهم سهای محفوظ باشند عرصه سه ماه رو بانقضا آورده که ده دوازده نفر گوجران موضع دولت پور

چهار راس گاوان و هفت راس گاومیشان از صحرای موضع فرید پور جاگیر گرامی قدر مکارم علیخان

حق کرده بر قلعه [illegible] میگردد و که بتعجیل تعجیل رسانان مذکوران مسترد گرانده دهند و سرکنده وغیره اسباب

چهار [illegible] وخس که در قلعه انجا موجود است برچه کرده بار کرده ابلاغ دارند درینباب قدغن بلیغ نمایند

بموجب ارقام بعمل آرند عرضداشت محتوی برچند مقدمات میرساند عرضی مرسله سابقه مفرز بملاحظه عالی

شده باشد اجمال نوشت قبولیت از جهت ارباب گرفته سر چشمه تحصیل جاری ساخته بنا بر سرانجام زر

ومشکلات سوار وپیاده [illegible] مامور نموده انشاء الله تعالی باقبال عالی بتعجیل زر باقیات بمعرض وصول

در آورده ایصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی [illegible] افضلی بذمه کشناجات

زمیندار موضع [illegible] الیه تحت شب مع عیال واطفال فرار شده بموضع [illegible] زمیندار

[illegible] ورفته آباد گردیده جهت طلب مبلغان تقاوی سپاهی [illegible] فرستاده بود از

[illegible] جماعت او وگوجران که زمیندار قدیم موضع مذکور از سبب تنخیص کنایت سال گذشته گریخته

بودند [illegible] پیغام میدهند که اگر یار [illegible] ان حضور موضع مذکور بشرط حق و [illegible] آباد سازند لاکلام

[illegible] سرکار ادا سازیم و در کاشت [illegible] وغیره میپردازیم درینباب هرچه امر واجب بود بعرض [illegible]

[illegible] در جواب عرضداشت امانت پناه خصوصیت [illegible] گاه رکنت لال [illegible] باشند عرضی مرسله

بنظر در آمد معروضه [illegible] انجا سید گرفتن قبولیت از زمینداران واجرای چشمه تحصیل بموقع و بجا

[illegible] تحصیل زر بتعجیل بکار برد موجب حسن [illegible] الیشان است واحوال [illegible] بقرار نهادن کشنا

[illegible] شرارت وکوته اندیشی از موضع [illegible] رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم

موضع مذکور [illegible] ایضاح یافت چون [illegible] آبادی [illegible] منظور است و وصول

[illegible] خواهد بود گوجران را [illegible] کشناجات

لیجا میروند انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که نامنز البنرای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه
مشتمل چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت بدرالدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانپله و راجپور
وزنگوهی که تفویض بخود صیبت مرتبت جواهر سنگه بود الحال بموجب استدعای ایشان باز شامل پرگنه
کرده شد و حضور صیبت مرتبت مذکور عوض زمینداران دیهات مذکور بابت معامله آنها رقعه مبلغ دو هزار
روپیه از دوکان لاله جیسی رام و هری رام نویسانیده داخل سرکار نموده بودند زر لسبرکار بوصول
شد تا حال زمینداران مذکور ادای زر ساهوان مسطور که بذمه آنها واجب المطالبت است نساخته
از انجا که این مردم بتقویت سرکار زر رسید ساهوان باید که دستک شده تا نموده زرشان وصول کرانده
رسید ساهوان مذکوران گرفته بحضور بفرستند در بنابات تاکید فرمیپندارند عرضداشت المطلب
رسیده بهادر لی غله موضع شکرپور نموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زرش بصحابت امام بخش هرکاره
ارسال داشته رسید شد سرمایه افتخار باید و بنابر کنکوت دیهات عملی و پاهی کاشت وغیره عازم بود
فاما بعدین منصف وکتیبه با و بهره از رفتن آنجا متوقف مانده امید وارست که سه چهار نام منصف
و دو کتیبه و پنج شش بهره حقانی از سرکار با منصوب مامور شوند که بعجلت تمام کنکوت ساخته تحصیل انجا
بر هزار دو شانزده هنده قریه که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود بموجب کنکوت کرده آید واجب بعرض رسانید
شقه در جواب گرامی قدر عوالی مرتبت نگین رام بعافیت باشند عرضی مرسله شما مشعر بنکیه بهادر لی
غله موضع ساخته غله فروخته زرش ارسال حضور نموده داخلایش از دفتر جمت گردیده و در خواست
منصف وکتیبه و بهره ها بنابر کنکوت دیهات عملی و پاهی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات بیمایش
دیهات مشخصه مبلغ یکهزار و دو صد روپیه مرسله بنظر در آمد معروضات بوضوح پیوست داخلایش
بوقت فائز شدن بدربار خواهند یافت و کنکوت دیهات عملی و پاهی کاشت که تجویز نموده اند مستحسن است
و دیهات مشخصه که بموجب قرار داده انعمل آرند بموجب استدعای ایشان منصف وغیره از حضور روانه
خواهند شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابو الحسن بیگ در حفظ الهی باشند
قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم پلتن و سواران بنابر تصحیح موجودات تمامی محالات
سرکار بنگارش در آمده بایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراهی تعینه خود را هم جلد
برای تصحیح روانه سازند اهمال نه ورزند زیاده چه تاکید رود در رقعه در معاملات سیاد عرض طلب است

عزیز از جان محمد خان همواره بمراتب اعلی فائز باشند بعد شوق ملاقات فرحت سمات واضح باد که
ایشان بطرف خانه دریافت آمد که خدمات سائر باغات از سرکار صاحبان انگریز بهادر بنام آن
عزیز القدر مقرر میشد و آن گرامی قدر با وجود دمداری ساهوکار بهانه کار ضروری خانه کرده گذاشته
آمدند غیر از دانائی ایشان چه تصور بدرآید پیش ازین که سبب وجه ماندند و اگر اراده سفر [illegible] شده بود
احال که بفضل الهی صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بود و آن عزیز باب جلوه گری شاهد مقصود نیاورده گذاشته
آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا القلم آمده که به آن شب خود را در اینجا رسانند یا قلمی نمایند
که از اینجانب اینجا رسد و تاکید یک سال نموده کار مسطور گرفته شود زیاده چه بر طراز د [illegible] چند سطور مشتمل بر چند
نصایح عزیز القدر لاله چمن سنگه حقیقت طلب مرسله ایشان مشعر بر اینکه بعضی مقدمان [illegible] راجه پور متعلقه
پرگنه دیوبند را حکیم ابو علیخان عامل پرگنه گرفته برده از نظر گذشت حقایق مشروحه بوضوح پیوست
زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت
رو به بیداری نیاورده خیریت است اینجانب درین مقدمه خطی بحضور کرنیل [illegible] اختر بهادر و یکی
نوشته دیگر روانه نموده است انشاء الله تعالی صبح و شام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینده
چنین غافل نشوند زیاده چه تاکید چه نگارش رود [illegible] برادر عزیز القدر گرامی [illegible]
وصول [illegible] مشمول آن و دریافت حقایق آن [illegible] احوال [illegible] ساخته [illegible]
که در کاغذ اینجانب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible]
معمول قدیم [illegible] آورده [illegible] حضور پر نور و [illegible] بموجب [illegible] والباقی [illegible]
که قلم انداز نموده اند این [illegible] لیکن [illegible]
سال گذشته [illegible] الیه [illegible] سال [illegible] گرفته خواهد شد مخلص [illegible] سوال
جواب [illegible] اظهار [illegible] باتفاق [illegible] سوال
جواب [illegible] ساخته کاغذ [illegible]
اطلاع بقلم آمده زیاده چه طراز دید [illegible] مطلب [illegible] رخصت [illegible]

سیر محفوظ حسین [illegible] حفظ [illegible] مهمای چند برای فراشخانهٔ سرکار مطلوبست لهذا نگارش میرود که آن رفعت مآب

دو هزار سیخ از پرگنات متعلقهٔ خود خریده بتمام سرانجام نموده ارسال دارند درینباب تاکید اکید و قدغن

بلیغ شناسند [illegible] پروانه در طلب [illegible] با امانت مآب [illegible] محفوظ باشند پنجاه راس [illegible] برای صرف [illegible]

در حضور مطلوبست باید که [illegible] های کلان و فربه [illegible] پرگنه [illegible] سرانجام نموده ارسال حضور دارند

و تقید بلیغ بکار برند که [illegible] بیمار و لاغر نباشد درینباب قدغن شمارند مرقوم [illegible] شهر ذیقعده

شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری و امانت پرگنه فلانی من ابتدا

فصل ربیع [illegible] فصلی از تغیر فلانی بنام [illegible] خان عالیشان [illegible] مقرر شده باید که بلوازم

سرانجام آن براستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق خرمی و هوشیاری [illegible] نگذارند و در بند و بست و

تادیب مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست رهگذر [illegible] و مالگزاران [illegible] واقعی کوشیده در آبادی

و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال [illegible] ساعی جمیله [illegible] رعایا باز نگذارند [illegible]

معتبر [illegible] ننمایند و کاغذ موافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان

[illegible] خان [illegible] فوجدار و امین مستقل [illegible] این خدمات [illegible] شناسند [illegible]

[illegible] موجب رفاه خلایق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود سر مو [illegible] تفاوت

ننمایند تاکید [illegible] انتهی ایضا در سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری

پرگنه جلال آباد مضاف صوبهٔ دارالخلافت شاهجهان آباد و سوای [illegible] بعهدهٔ [illegible] خان رفعت نشان

محمد فیض الله خان من ابتدا [illegible] فصل خریف [illegible] فصلی مقرر شده باید که بلوازم [illegible] آن [illegible]

پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ [illegible]

رهگذر [illegible] واقعی کوشند و در ازدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل

مال واجبی ساعی موفوره بکار برده دامی بر ذمهٔ رعایا باقی نگذارند و [illegible] متواتر ارسال دارند

کاغذ موافق ضابطه بدفترخانهٔ معلی میرسانده باشند و دامی بدون سند معتبر [illegible] صرف ننمایند

و قانونگویان و رعایای پرگنهٔ مذکور مشار الیه امین فوجداری مستقل [illegible] دانسته [illegible]

باد [illegible] متعلق [illegible] شناسند درینباب تاکید اکید دانند ایضا شقه رفعت مآب [illegible]

حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبهٔ دارالخلافت

شاهجهان آباد و بدستور سابق بعهدهٔ آن رفعت مآب بحال و برقرار است باید که بجمعی و استمالت تمام بکار
متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور نمایند و بدون پروانه مجدد و و اکسبی تنخواه ارند شد در ینباب
تاکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده ۱۲ اسنه علی سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت
دیوانی پرگنات هانسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد فی الضمن
من ابتدای ایلان ایل سنه والا رفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و
راستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در باده تشخیص جمع و گرد آوری مالواجب و از دیاد
و آبادانی و استمالت کرو ریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً در صیانت پرگنات و گنجیات و عمال و عمله و فعله
سایر محالات بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کنند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی حسابات نقصان راه
نیابد و رعایا بالگزاران از آسیب آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشه خود قیام نمایند
و جمیع محالات سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی و درمی نزد
رعایا نگذارند و در کوتهه خزانه مهر خود نگاه داشته بی کدام سند معتبر حضور تحویل نیارند و احتیاط و اهتمام بجا
آرند که عاملان و گماشتگان آنها پرا اخذ الواب ممنوعه درگاه خلایق پناه اخراجات اند المال بردار
بالا دستی اقدام ننموده اند که در عشره کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده بد فتر
والا ارسال میداشته باشند میباید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و مستعدیان و فرارهان جمهور سنه
آنمحالات متوالیه را دیوان مستقل دانسته و دست تقیدی موما الیه را در اجرای امور مضافه آن خدمت قوی
ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار والا و برآمد کار و رفاهیت
رعایا بوده باشد بیرون نروند در ینباب تاکید دانند سند خدمت داروغگی چون حسب الحکم اعلی
خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوهانه و لوده هانه و کاندهله و شاملی سرکار سهارنپور مضافات
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد و بجان عالیشان سمو المکان فتح یاور خان مقرر و مفوض گشته میباید
که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق ثابت خان
و مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم
رسانیده باشند و در احقاق حق و رفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان کنند که سر مو
خلاف شرع بعمل نیاید سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهان مطاع

سله بالضم و تشدید دال منتج توکرده شده ۱۲
سله بالضم و فتح با و تشدید میم از مشکل و دشوار و کار سخت و شدید ۱۲ منتخب اللغات
سله بالفتح بای و کاف اسپ دربانان ۱۲ منتخب
سله احتیاط استوار کردن و کرد فرود فرو نشدن و دور بودن از کار بد
سله ۴۴
سله بالفتح ...
سله ... منتخب اللغات
سله بالفتح ...
سله بالفتح ...

خدمت داروغگی سائر پرگنه گهونتی سرکار فلان مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد مرقوم حسب الحکم
بفلانی تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت ماموره پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و در ضبط
و ربط محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام پرداخته آنچنان کند که داعی و
وسعی در مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه برخلائق اصلاً و مطلقاً بعمل در نیارد و سررشته
آمدنی محصول آن محال و جمع خرچ تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر
معلی میرسانیده باشد و کوتهه خزانه بمهر دیوان و مهر خود معمور نماید و یکدام سند ناسپتر حضور بخرچ نیارد
می باید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت متعلق مشار الیه شناخته
از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و آبادی کاربار باشد بیرون نروند خدمت مشرفی حسب الحکم
اعلی خدمت مشرفی پرگنه چهچهه متعلقه صوبه فلانی از تغیر فلانی بفلانی مقرر و مفوض گشته باید که کما ینبغی
بلوازم و مراسم خدمت ماموره بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری مهمل
و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که در معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و
سررشته کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده میفرستاده باشد می باید که چودهریان قانونگویان
عمله و فعله آنجا خدمت مسطوره بمشار الیه متعلق دانسته دست تقیدی او در اجرای امور آن خدمت
قوی دارند متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه بناوه سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی
بدانند که چون بموجب یرلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگوئی پرگنه مذکور بدستور از ابتدای ماه فلان
حسب الضمن بخوشی رام مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن خدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار
و رفاهیت رعایا و مالگذار و افزونی تردد و بیش آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستور العمل
مال سائر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از
حسن سلوک خود راضی داشته پیرامون بلت و تغلب نگردد و بدعتی احداث نکند و طمع و توقع و
ابواب ممنوعه اقدام ننماید می باید که بموجب سند درگاهی مشار الیه را قانونگوی بدستور پرگنه مسطوره
دانسته دست تقیدی او در امور مضافه آن خدمت قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک نگردانند
و سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد
اختیار نمایند در تغییر و تاکید دانند سند خدمت فوطه دار حسب الحکم

۴۵
دیوان ... ولی برکار ... بسنت ...

ما الیه بهت فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدا
فصل ربیع ایلان ایل بطبق ضمن بعزت آثار بحال مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت
مسطور پرداخته طریقه احتیاط و راستی از دست نه دهد زر یکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود موافق ضابطه
معین و داخل فوطه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور دامی بخرج نیارد باید که متصدیان
مهمات پرگنه مسطور مومی الیه را فوطه دار مستقل دانسته وجوه آمدنی به جهت تحویل او سپرده باشند و در فوطه خانه را
دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل داشته بی یکدیگر بست و کشاد ننمایند [illegible] تاکید دانند
شقه سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه [illegible] پور سرکار فیض آباد مضاف صوبه
دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند که چون بطبق فرمان والاشان واجب الاذعان بتاریخ [illegible] شهر
رمضان مبارک سنه [illegible] هجری موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام [illegible] شاه وغیره درویشان با فرزندان
من ابتدا [illegible] ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که [illegible] نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
بطن در وجه انعام آل [illegible] مشار الیهم مع فرزندان [illegible] آنها واگذارند [illegible] وجوه [illegible]
و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه دار و فوجدار [illegible] و جهات وغیره اخراجات [illegible]
محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدی [illegible] مزاحم و متعرض نشوند [illegible]
آگاه دانسته هر سال سند مجدد طلب ننمایند تحریر بتاریخ بیست [illegible] سنه [illegible] جلوس [illegible]
شقه سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور [illegible] پرگنه [illegible] من ابتدا [illegible] سنه فلان هجری [illegible]
در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شده باید که چودهریان و قانونگویان
و مزارعان و سایر رعایای موضع مذکور مومی الیه را جاگیردار خود دانسته مال الواجبی و حقوق دیوانی را
موافق ضابطه و معمول خود جواب گفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و برایا
را از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر [illegible] نصفت سالم [illegible]
نماید [illegible] و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه سرکار جهانمدار [illegible]
دانسته شقه در سند [illegible] حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضای پرگنه بهادرگره [illegible] تغییر [illegible] قاضی [illegible]
به [illegible] نایب قاضی [illegible] علی مقرر و مفوض گشته می باید که تا [illegible] فرمان عالیشان [illegible] خدمت
شده [illegible] بطبق احکام [illegible] عمل نموده مشار الیه را قاضی آن محال دانسته دست تعدی

موصی الیه ادای امور مضاف بنحویست قوی و مستحکم داشته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای
احکام شرعی درین باب ممد و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور
گماشتهای جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد
را اعلام آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه
و قریات متعلقه آن از تغیر قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمن مقرر و
مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصله قضایا و خصومات و ادای حدود
و اقامت جمعه و جماعات ... و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب و ایتام
و تعیین اوصیا و نصب قوام مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشار الیه را
قاضی آنجا دانسته دست تقیدی موصی الیه امور متعلقه آن خدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک
او ندانند و کواغذات و سجلات را بمهر او معتبر شمارند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور عمل آرند
طریقه تحریر سند چودهرائی چون خدمت چودهرائی ... مهاین متعلقه سرکار فلانی مضاف
صوبه دار الخلافت اکبرآباد از تغیر فلانی بچودهری ... سنگ مقرر گشته باید که در ادای ...
مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار ...
رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با آنجا ...
بوجه من الوجوه ... درین باب تاکید اکید دانند طریقه تحریر اسناد خدمات از طرف اعلا
امانت آب گلاب ... محفوظ باشند عزت آثار تکچند لال ... العلاقه فوطه داری ... شمارند ...
یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه فریدآباد مقرر و مامور نموده شد لازم که نامبرده را العلاقه مفوضه مستقل
دانسته داخل ... تمامی پرگنه ... موصی الیه ... نموده ... فوطه دار ... مبلغ
یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بموصی الیه ...
تساهل و اهمال ننمایند قدغن شمارند شقه عزت ... بهوانی سنگ ... باشند ...
فوطه داری پرگنه ... ابتدای ... فصل ... از تغیر دهرم داس فوطه دار عزت ...
حضور مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشار الیه دخیل در کار و بار نموده عهده مرقوم ...
دانسته دیگری را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند و ...

[illegible]

قدیم بدستور بحال باشند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد چیپه از پرگنه ایشان حسب معمول فصل بفصل وجه طلب است
منجمله آن بست جلد بحضور رسیده و بست و چهار باقیست باید که از پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند
تاکید دانند حکم بنام متصدیان مهمات و اهلکاران حال و استقبال پرگنه میرته مضاف صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبوه موازی یکصد بیگه اراضی خارج جمع افتاده لایق
زراعت از سواد قصبه مسطور بطرف پچهم افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای فصل ربیع
[illegible] فصلی پیموده و چک بسته به تصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگذارند و بوجهی من الوجوه
مزاحم و متعارض نشوند و در این باب تاکید قدغن دانند حکم بنام عاملان حال و استقبال پرگنه [illegible]
[illegible] مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد موازی یکصد بیگه زمین [illegible] افتاده خارج جمع لایق زراعت
از پرگنه مذکوره در وجه مدد معاش مولوی محمد نقی نموده شد باید که اراضی مزبوره حسب الضمن [illegible]
مقرر دانسته پیموده و چک بسته بتصرف مومی الیه واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعارض نشوند و
در امور هرچه مشار الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند که صرف مایحتاج خود نموده بدعای
ازدیاد جاه و حشمت مواظبت نمایند و در این باب تاکید فریده انگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه در باب
فلاحت علامه گرامی قدر گنپت لال حفظه از این قبل شقه سرکار در مقدمه عدم تعارض اراضی ملک
[illegible] که در موضع فلانی واقع است بطبق معمول صادر یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف
[illegible] مشار الیه نرسیده ظهور این معنی چگونه متصور تواند و بنابر آن مکرر تاکید بلیغ نگارش میرود که حسب
معمول غله فصلین بمومی الیه میرسانده باشند و در این باب تاکید دانند نشود که باز نالش بحضور رسد زیاده چه قلمی رود
شقه در باب [illegible] بنام متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد
بدانند چون مولوی حیدر علی در عبادت و طاعت و تقوی موصوف است و هیچ وجه معیشت ندارد لهذا
نظر بر استحقاق مشار الیه مبلغ هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت بر
آمدنی مال پرگنه مذکور مقرر نموده شد باید که وجه یومیه مسطور را هر روز بلاناغه بمشار الیه رسانیده
قبض الوصول ماه بماه میگرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد مدت
مواظبت می نموده باشند در این باب تاکید فریده دانند شقه رفعت مآب فلانی محفوظ
باشند یومیه داران پرگنه [illegible] التماس نموده که مبلغ هفت روپیه یومیه دعاگویان [illegible] موجب [illegible]

دفتر خالصهٔ شریفه از قدیم مقرر و همیشه یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار مرحمت شود لهذا
قلمی میگردد که وجه یومیه مسطور الصدر متعلقه من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی مطابق سنه ۱۹ ... بعد
قبض الوصول ... بمجله آمدنی ذیل پرگنه مزبور میرسیده باشند ایضاً عمال حال و استقبال پرگنه چرتهاول محال جاگیر سرکار پناه
حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیة العمر باعتکاف و عبادت الهی
مصروف نماید لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه نموده ده آنه یومیه بحساب سلم ... از ده بابه آمدنی پرگنه مذکور مقرر نموده شد
لازم که وجه مقرره روز بروز بلا ناغه بمشار الیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشند ثانی الحال بموجب پروانه قبض الوصول
مجرا و محسوب خواهد شد شقه گرامی قدر ... روپیه محفوظ باشند مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بست و پنج روپیه پیشو و برای
تخم ریزی جنس ... زمینداران موضع فلانی بسر بلند خان ازان گرامی قدر رسانیده شد لازم که مبلغ مذکور
بمشار الیه رسانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد در ینباب تاکید دانند تحریر فی التاریخ
بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۲۵ هجری طریق تحریر پته قول و قرار آنکه پته متعهد پرگنه ... باسم گرامی قدر مکارم علیجاه
سها در چون خدمت امانت فوجداری پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافت فلانی بعوض مبلغ هفتاد
هزار روپیه که نصف آن هشت هزار پانصد روپیه پیشو و بابت فصل ربیع سنه ۱۲۲۵ فصلی از زوال و ابواب ...
جهت بعد وضع خرچ سه بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور متعهد کرده
داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید اگر خدا نخواسته
آفت ارضی و سماوی و پائمالی افواج یا تصرف کسی زبردست رو دهد بموجب کاغذ دستخطی چودهریان
و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار و بربست پرگنه مجرا یابد اگر بر تقدیر ... فصل
... شه پیمان آید کاغذ امانی بعد مجرا دادن اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد کم و کاست
و کم تردد را ذمه خود شناسند و از ربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی و جمادی الاولی لغایت
آخر جمادی الاخری تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ فصلی ایضاً پته باسم حقیقت ...
زمینداران موضع ... عمله پرگنه سردهنه باید که زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد و زراعت
سال تمام پردازند انشاء الله تعالی بر وقت درو زراعت بموجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد

نقدی فی بیگه ——— غله از روی کنکوت ———

فصل خریف ——— فصل ربیع ——— ۱۲ نصفی حصه و پنج آثار خرچه سن تحریر فی التاریخ

بست و پنجم شهر رجب سنه ۱۲۴۵ فصلی طریق تحریر قبولیت منکه گلاب رای و رام سنگه زمینداران موضع
بهلانو عمله پرگنه سردهنه ایم مبلغ چهار هزار روپیه سکه حالی از مال و ابواب همه جهت بابت فصل
خریف سنه ۱۲۱۱ فصلی برضا و رغبت ذمه خود با قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب اقساط [illegible]
پرگنه داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابیم بنابران اینچند کلمه بطریق
قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان سنه ۱۲۱۵ هجری
طریق تحریر پچلکا منکه سنتا و سنهال زمینداران موضع جهور عمله پرگنه سردهنه ایم چون بحضور رفعت و
علو المرتبت نواب مظفر الدوله مظفر جنگ نوشته سپرده‌ایم و اقرار مینمائیم بر نهجی که موازی هفت صد بیگهه
جمع عالی ۱۲
پخته اراضی تردد کاشت فصل خریف سنه ۱۲۰۵ و هفت صد بیگهه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه الیه درده خود ها
نمائیم اگر از تعداد پچلکا کمی در کاشت شود محصول آن بموجب قرارداد سرکار داخل نمائیم بنابر آن اینچند
کلمه بطریق پچلکا نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب سند و دست آویز بکار آید پروانه معافی زمین
سو چکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهارده بیگهه اراضی پخته بگز الهی بجهة
افتاده خارج جمع لائق زراعت از سواد قصبه سردهنه سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و قانونگویان جریب کشان پیموده و [illegible]
سپیده پیموده چک بسته حواله مشار الیه نموده باید که حاصلات آنرا فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج
نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال نموده باشند

عرض ——— طول ———

حدود اربعه — شرقی: پیوسته باغ محمد جمال ولد محمد — غربی: ملحق زمین [illegible] کاشت [illegible] — جنوبی: تا رود شاهراه عام — شمالی: ملحق القطعه زمین احمد یار [illegible]

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۱۲ هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک منکه شیخ عطاء الله ولد
قادر داد ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت روپیه میشود از [illegible]
[illegible] فی روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود
بسبیل [illegible] روپیه ماهواری سپرده باشم هیچ عذر بمیان نیارم بنابر آن اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که
ثانی الحال سند باشد تحریر بیست دوم صفر سنه ۱۲۱۸ هجری طریق تحریر حاضر ضامنی منکه جمعیت علی
ملازم سرکار [illegible] نوشته سپرده‌ام و اقرار مینمایم بر نهجی که شیخ قادر علی را العبا [illegible] نمود

آفت ارضی که بر زراعت واقع میشود سه است یکی پایمالی فوج دوم سوختن سوم ملخ خوردی و همچنین آفات سماوی هم سه است اول نبودن بارش باران دوم افتادن ژاله سوم کثرت بارش که [illegible] در رسیدن سیل بر زراعت و آفت یعنی آسیب و زحمت ۱۲
نقش بطور گرفتن و نوشتن ۱۲
[illegible]

در سرکار فلانی نوکر گشته شده ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار بجای خواسته رود یا از تحویل خود چیزی گم کند
حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضری و ضمانت
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **قبض الوصول** منکه تفضل حسین سالیانه دار پرگنه جهرولی فلان
مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه نه آنه سکه دهلی که نصف آن بیست
روپیه چهار نیم آنه میشود بابت سالیانه سنه ۱۲ فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر ظفر یاب خان
تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آورده ام دامی و درمی بابت سنه الیه در سرکار
باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید **طریق تحریر فارغ خطی** منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن سنبهل ام چون مبلغ نه روپیه بابت فیصله
یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول یافته در تحت و تصرف خود آورده ام و
از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شده هیچ قضیه و خرخشه فیما بین باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه
بطریق لادعوی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر وکالت نامه** منکه مسماة زیب النسا
بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن ام لوپر روزینه دار پرگنه سرده متعلقه ضلع سهارنپور ام چون
مبلغ ده آنه یومیه بحساب ماهه سالتمام بر آمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه از دست قادر علی
وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی از دست وکیل مسطور تفاوت در وصول نشده لهذا باز مولا بخش
را برای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نموده ام و از کرده او ابا و انکار نیست بنابر آن اینچند کلمه
بطریق وکالت نامه مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر تاریخ
فلان سنه فلان **طریق تحریر حیات نامه** حیات نامه مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش
ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی محمد فاضل و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در عدالت
قصبه مذکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی یومنا هذا تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲ هـ بقید حیات
بنابر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر کاغذ تقوجیه**
تقوجیه سالیانه روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافت
اکبر آباد آنچه موافق معمول بموجب پروانه مهری بندگان عالی متعالی بود من ابتدای بستم رمضان سنه ۱۲ لغایت
چهاردهم جمادی الآخره سنه ۱۲ از آمدنی مال و پرگنه مسطور داده شد ایضا یادداشت آنکه تقوجیه صحیح

۵۱ وکیل شدن و ضامن شدن

روزینه باسم خیرالدین یومیه دار پرگنه شکوه آباد بمبلغ چهار ده آنه یومیه بحساب فی ۵ ماهه در سال تمام آمدنی مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد درگاهی لغایت ۱۲۵۰ فصلی یافته آمده آنچه معلوم بود ثبت نمود

طریق تحریر رهن نامه اقرار معتبر شرعی کرده و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد شیخ احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافه فلانی فی حال الصحیح اقرار شرعاً بدین وجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بیست روپیه میشود از نزد قمر علی ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض مبلغ مذکور یک منزل حویلی معمره بعمارت خام که مشتمل بر یک دالان شمالی و یک کوٹھه جنوب رویه مسقف بچوب کڑی مع صحن و دروازه شرقی رویه واقع شارع متصل حویلی شیخ قمرالدین که بطرف پچھم افغانان واقعست گرو کرده دادیم و رهن داشتیم رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار آنکه بمبلغیکه درمرمت شکست و ریخت دیوار و دالان و کوٹھه و چوب کڑی وغیره خرج شود ذمه من است و کرایه مکان بعوض سود زر مرتهن موصوف معافست تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان نتمایم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم رهن خود قابض باشم بنا برآن اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ ذوالفقار علی ولد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه بابو سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار بر این معنی که هرچه از زمین سکنی و زمین مدد معاش و بسوه دار مالکانه از متروکه آبا و اجداد در قبض و تصرف خود داشتم خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیه و الخارجیه و ما یضاف و ینسب الیها برادر زاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک او دادم و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب له مذکور داده قابض و متصرف گردانیدم هبه صحیحه شرعیه بنا برآن اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد

و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذیحجه ۱۲۵۰ هجری

طریقه تحریر بیعنامه اقرار معتبر و اعتراف صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمرالدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین قریشی

۵۱ اقرار کردن و صبر کردن و رسیدن خبر و شناختن ۱۲م
۵۲ پاک از عیب و سخت و درشت ۱۲م
۵۳ در حالیکه صحیح است اقرار او از روی شرع شریعت ۱۲
۵۴ رهن نمودم ... موافق شرع جائز ... از حق غیر و از آنکه منع کند درستی و نفاذ آنرا ۱۲
۵۵ بالضم و بکسر یا خبر دهنده
۵۲

ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبهل مضاف صوبه دارالخلافت شاهجهان آباد فی الحال بصحت اقرار شرعا
باین معنی که چون یک منزل حویلی واقع بلده مذکور معموره بعمارت پخته مع سه دره دالان و هفتاد چوب کڑی و چهار
... کواڑ محدود و بحدود اربعه مفصله ذیل بلاشرکت غیری تا این زمان در ملک و قبض و تصرف خود بودم
درینولا طائعا و راغبا بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت جید النصفه پنجاه روپیه بشمول پیشو دست
... حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبه مذکوره ببیع شرعی فروختم و بیع نمودم خالیا عن الشروط
المفسده و عاریا عن المعانی المبطله و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف مشتری مذکور نمودم مشتری
مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف مالکانه
خود آورده مبلغ مذکور را از مشتری مزبور وصول یافته در تحت تصرف خود آوردم اکنون نماند
مرا و من یقوم مقامی را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من یقوم مقامه بوجه من الوجوه
دعوی حقی و طلبی بنا بر آن اینچند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد — حدود اربعه

شرقی: پیوسته بحویلی محمد حسین	غربی: ملحق بمکان خدا یار خان
شمالی: متصل ... شارع عام	جنوبی: متصل بلوچه غیر نافذه

تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲۰۲ھ **طریق تحریر صورتحال** صورت حال برین منوال است که بتاریخ صفر
بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بدنهاد قریب قصبه میرٹهه تاخت آورده از چهار طرف قصبه
مذکور را محاصره کرده هیچکس را از مرد و زن و اطفال ... بیرون رفتن نداد و اشیای موجوده ساکنان قصبه از
مقیم و مسافر از هر جنس نقد و امتعه و کاغذ اسناد ایمه و یومیه مردم شرفا و اثاث البیت خاص و عام
همگی بغارت بردند مردم همراهی فیض محمد حسن وغیره ساکن کهاتولی سرکار سهارنپور که از مدت چهار سال
بعلاقه روزگار در قصبه میرٹهه سکونت میداشتند آگاه اند که اسناد ائمه و یومیه و کتب معتبره مثل ترجمه تفسیر
برباد رفت و هر کس که باین معنی خبری و اطلاعی داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن نداند
بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد **فصل سوم در مبارکباد و عرضی**
در مبارکباد و فتح قلعه همواره فتوحات غیبی و تائیدات لاریبی شامل حال مبارزان نصرت مآل
نواب عالی جناب باد طی مراتب ضراعت و انکسار و قطع منازل خضوع و افتقار بمثابه ایست
که بیک خامه نیاز شمامه متکفل آن شدن نتوانند ناچار بعرض احوال می پردازد و درین اوان

محمود زمان مسعود باصغای مژدهٔ جان افزا و استماع نوید دلگشای فتح قلعه و استیصال نخوت فرد یان
نکبت نشان بحسب تمنای دل طلبان عبودیت گزین بأحسن الوجوه سرانجام یافت چه خوشدلیها و کامرانیها که قرین
حال نیاز اشتمال و عاید احوال فدویت مآل گردید شعر از این نوید رخم شد شگفته و شاداب ❊ چنانکه باشد
ز شبنم چنانکه گل ز نسیم ❊ سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب بیقیاس مودی ساخت و بقصد استادیخ
فتح پرداخت شعر آن خوش خبر کجاست کزین مژدهٔ فتح داد ❊ تا جان فشانمش نه زر و سیم در قدم ❊ فتاح
حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص و عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی داشته مبارک و
میمون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب داراد آفتاب دولت و اقبال
از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد مبارکباد عید الفطر میرساند که درین زمان فرحی
توامان روز سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت
در عرصهٔ عالم رو نمود و شبی نورانی هزار روز لسان شاهد رعنا پرده از رخ برکشود بالوف فیض فیاض
علی الاطلاق و صنوف فضل آفرینندهٔ انفس و آفاق در رسید و جهانرا همدوش مسرت و نشاط و هم آغوش
فرحت و انبساط گردانید حق عز و جل میمنت این روز بهجت افروز بر ذات ستوده صفات مبارک
و فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بیت یارب این عید صد هزار دگر ❊ باد
فرخنده بار بار دگر مبارکباد عید الاضحی میرساند و سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات
یوم میمنت توام عید الاضحی که صبحش فتح الباب بهزاران دولت بیدار فیض و فضل آیت
و قدوم سعادت لزومش بر حال اهل عالم لسان قطرات باران و نزول ملائکه نامتناهی مومنان
لسان روحانیان دران روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات و مانند عید
مشغول ادای اهم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون
و خجسته و همایون کناد مخالفان بدنهاد را همیشه غرق خون دارد بحرمة النبی و آله الامجاد علیهم الصلوٰة
والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور پرنور دور است برآن سعادتمندان
والاجنت رشک و حسرت میبرد بادای آداب کورنش مبارکباد مستعد و سرگرم میگردد و امید که بعز
قبولش تارک افتخار بذروهٔ افلاک و ارسانند و ازانجا که همیشه در زیر سایهٔ عاطفت پیرایه پرورش یافته
معزز شده آمده امید وار لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب دانسته بدعا ختم

سفینه نامه

دولت و اقبال عدو و آل اختتام مینا بیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرور باد همواره از سپهر بلندی بلند باد

تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب والا مناقب قدردان عمیم الفیض و الاحسان سلمه الرحمن بعد ادای هدایای گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی معروض آنکه با صغای مژدهٔ بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری پرگنهٔ اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت اشتمال گردید الحمد لله سعی خیرخواهان صمیم بدرجهٔ اجابت گرائید و شاهد مدعا عبودیت نهادان رسوخیت تصمیم آنچنانکه دل میخواست از تتق حجاب بجلوهٔ ظهور رسید او سبحانه تعالی لظهور آثار ادعیه موثره ترقی طلب اینخدمت را ضمیمهٔ خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات با صفات را بر وسادهٔ کامرانی و مسند آمال و امانی متمکن و ارادو زیاده چه التماس نماید ایام حشمت و جمعیت در تزاید باد

تهنیت خدمت دیوانی را صفا فیاض بان منظر جود و الامتنان سلمه الله تعالی بعد از آرزوی استحصال استفادهٔ خدمت فیضدرجت معروض ضمیر انجلای میگرداند هزاران هزار شکر بجناب واهب العطایا که درین روزگار فرحت آثار باستماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنهٔ میرٹهه بنام نامی آن منظر فیض ربانی هزاران هزار ابواب شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بر روی هواخواهان که خواهان از دیاد دولت و بقای حشمت آنخدیو اند گشاده و آماده گردید و کاشانهٔ مراد و آرزوی خیراندیشان بضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبهٔ تمنا و وفا کیشان بنور مصباح مراد نور انباشته ایزد تقدس و تعالی جلشانه با صفای مبارکی و الاف فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و ذات ستوده صفات را زیاده ازین بمراتب اعلی رساناد از انجا که این نحیف از قدیم در خدمت آن فیاض بان سررشتهٔ عقیدت و بندگی مستحکم دارد امید وار است که لطف و شفقت بحال این خیرسگال مبذول شود زیاده چه عرض نماید

تهنیت خدمت سررشته داری همواره سررشتهٔ درستی روزگار مخلصان صداقت آثار بتائید ایزد کارساز بدست آن مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام میمنت التیام که بازمژدهٔ جانفزا و سرور روح افزای بعالیخدمت سررشته داری پرگنهٔ لوهاری بنام نامی آن منظر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این نیکخواه رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه ❊ بشگفت از نوید این مژده شکر این نعمت عظمی تا کجا بجا آرم مهر حال نازم بلطف سرشار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان الاعلی و الادنی و الاجناب خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بمنه و کرمه مصرعه هزار شکر خدا را صد هزار شکر خدا ❊ او تعالی شانه این مراتب احسن مجرا و خدمات پسندیده پیش خداوند ضمیمهٔ مراتب بلند گرداناد

تهنیت تولد فرزند شیخنا مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی تمنای ادراک ساعت مهلت

الطاف آن مصدر اعطاف لا تعد انگاشته بدعا سپهر از دو بیست هزار شکر بدرگاه دادار کار ساز بهبود انام

شده گذارد درین ایام بهجت آغاز فرحت انجام باستماع نوید بهر آیا امید ولادت با سعادت فرزند ارجمند یگانه آن

یگانه زمانه آنقدر مسرت رو داد که در بسط شرح رست نیاید بیت رسید مژده ازانجا و فرح گشت پدید چنانکه

باران بگاه خشک رسید انیز و تبارک و تعالی مبارک فرموده آن نوبهال چمن اقبال را بآبیاری مکرمت خویش و پرستاری

عاطفت پایهٔ آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبیعی رساناد مصرعه عمرش دراز باد و جهان شادکام باد و عرضه داشت

در تهنیت سالگره شکر و سپاس برگاه واهب بی قیاس که این سال فرخنده فال برسنین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت

جهانبانی و نیر برج مملکت و کشورستانی برافزوده داد و دوش بعرصهٔ کائنات سانید و ابواب صنوف بهجت و شادمانی

و اسباب الوف مسرت و کامرانی بر روی آفاق ادانی کشاده و آماده گردانید بیت این سالگره گره زدلها واکرد از مهر نشاط

و عیش خوش ما کرد گره گشای کار بسته کاران و جمعیت بخش خاطر پریشان روزگاران این چنین روز دلفروز مبارک

و میمون کناد و رشته گره سالگره بسر رشته عمر سرمدی منتهی و منعقد گرداناد بالنبی و آله الامجاد

فصل چهارم در مفاوضات تعزیت

خطی در تعزیت مخلص دل نواز بلاذ الاحباب سلامت از سنوح واقعه جانکاه محمد پناه چه شرح دهد که پیرامن

دل دوستی منزل چه قدر اندوه و غم و چسان تعب الم در باطن یگانگی مواطن بار یافته ازانجا که از مشیت

ایزدی چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار بصبر جمیل توقع که آن مشفق هم طریق

تسلیم و رضا اختیار نموده و از منازل اضطرار نموده بمقام سکوت خواهند آمد ان اللہ مع الصابرین زیاده

خیریت ملت و بس ایضا الا له صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعه هائله موهن لال که کشتی

حیاتش حباب وار در آب اجل فرو رفت و زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم و الم مبهم شد چون از مشیت

ایزدی احدی را چاره و گریز نیست و این دار ملال دار البغیر از صبر علاجی نه آخر الامر بصبر باید پرداخت بیش

با آن صاحب دانش و بینش نیز در بیناب چه بسطیر پردازد ایضا خان صاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان

سلمه اللہ تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و اراده ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه

مطالب عظمی است مشهود رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند باستماع خبر وحشت اثر چندانکه صفحهٔ خاطر گرامی

بغایت غبار آلوده و حاشیه ضمیر منیر مهر تنویر بنهایت کدورت اندوز شده باشد از اندازه حصر

بیرون است فامارو شندلان حقیقت آگاه میدانند که بقای مدام و حیات دوام مخصوص

بدایت واجب الوجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد در این تقدیر یقین حاصلست که
بمشورت عقل و دین در مقام صبر و اصطبار و تسلیم سر بر خط فرمان گذاشته باشد خدا داناست که ما هم در این زمین
بحراش بسیار غمگین و متاسف شد لیکن چه توان کرد **بیت** همه تن خون شوم ز دیده چکم + گر بدانم که
گریه اثریست +

فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اجناس وغیره مطلب ضروری رقعه

محب یکرنگ و مخلص بی ریب و رنگ لاله حنا سنگ زاد لطفه باد بیمای نجم اشتیاق وصال دلنواز و گام فرسای
وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که تکمیل نامه کاغذین و پیک خامه چوبین بتکفل آن نتواند شد چنانچه
بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق + چگونه شرح دهم با تو داستان فراق + بتسطیر کلمات واجب التحریر
میپردازد **بیت** احوال بخیر است ولی از تو جدائیم + از مهر ملاقات تو سرگرم بدعائیم + از روزیکه آن
خوش خرام گلبن عنائی این ناتوان کوی یکتائی را قمری وار بزاویه تنهائی گذاشته رهگرای عالم جدائی
گردید دیده رمد رسیده محنت کشیده خواب رمیده مانند چشم گرداب پر آب و در راه انتظار آن آرام جهان
نگران و گوش هوش صدف بسان قطره نیسان منتظر صدای پای پیک صبا بشارت رسان **بیت**
هر یک چشم خوابی نیست بر بستر تنهائی + بهر آواز پا چشم بگشایم که می آئی + خوشا وقتیکه کلبه فراق
بمیامن قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد **بیت** یک سحر از درم ابد ایلیت و بیدار بیا +
روزم ایماه شده بی تو شب تار بیا + زیاده بهجت باد **ایضاً** در درج آشنائی شیرین برج یکتائی مونس
آرام خفی و جلی بیان انور علی همواره از گردش زمانه ناهنجار یکبار بوده رونق بزم یکجهتی و نور افزای
انجمن دوستی باشند طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق بحدیست که بیاور ملاح
خامه یک گونه از آن عبور نتواند نمود ناچار غواص دل و شناور خاطر لطمه خورد دست حیرانی بود دست با
سبوی ساحل مدعا زده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف مودت این بمقدار احباب قرار در راه انتظار و یکتا
سیل اضطرار گذاشته بحسب ضرورت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در و منزل در گرداب اضطرابست
و زورق حیات مستعار بتلاطم امواج اضطرار بلا حقیقی و ناخدای تحقیقی بنا دبان فضل و امتنان خویش
ازین بحر پر آشوب بلا و موج خیز پیچ و عنا بر کنار رسانیده جلدتر آن نوح زمان را آشنا فرماید که تخته این جان
ناتوان از غرقاب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین آرام گرداند **بیت** کشتی شکستگانیم ای باد
شرطه برخیز + باشد که باز بینیم آن یار آشنا را + زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضاً** در محنت مهاجرت

حالتیکه بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده کجا شرح دهد تا که ز چمن اتصال آن نوبهار
بوستان خوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل بغیر از ناله بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سعی
بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیگشاید در چمنستان باطنم غیر از آه سحری نسیمی نمی وزد و در بهارستان
درونم بجز ابر نیسان دیده گریان آبیاری نمیسازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی به بهار ملاقات جسمانی
رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پرنور حضور زینتی بی اندازه پذیرد اگر گاهی گاهی تا انقضای
مدت مفارقت باد گلدسته معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام یکرنگی رساند روح افزائی میفرموده باشند
بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود ایضاً دلبرا جان پرورا در فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی
و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محبت گزین طاری و ساریست که گاهی در درد مفارقت آن سفر
مشتاقون که درینحالت با غمگسار مونس دل از نیست میگذارند و وقتی خاطر الم اثر را بامید فرحت جاوید
مواصلت سراپا مباهجت آن سرو اقلیم حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل ما است تسلیت بخش جمعیت و
طمانیت می آرد نمیداند که تا کی درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ دریغی ... که فرحت
روحانی عبارت از انست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزو ... طلوع ... نظم سحیر رقم
چه نویسم زشوق سوی دوست * که نه از گشت دل یارست ... بیاد یار زهجران شبا گردیدم *
مگر صبا برساند مرا بکوی دوست * هزار مرتبه سازم ... آینه را * که حالت دل من گفت ...
زبیده اشتیاق و درد فراق ایضاً شوق درونی را در تحریر عبارت گنجایش نیست و درین فقرات ...
نه لهذا بدعا میگراید که درین زمانه پر بهار از مردم حرفت دوستی محض و یکجهتی خالصانه مرعات رسمیات
ظاهری هم از آثار مواصلت معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی بترقیم کرم نامجات لطف سمات
سرور افزای دل اتحاد منزل میشده باشند بعید از اشفاق نخواهد شد رقعه در جواب خط اشتیاقی
و بسفارش دوستی شخصی صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از اظهار مراتب اشتیاق مواصلت
سراپا مباهجت تحریر مدعا میپردازد صحیفه شریفه در جواب رقیمه بهجت ضمیمه چهره افروز وصول گردید چون
خبر بصحت و عافیت و صحبت برار شدن باعزه در بار فیض آثار و امیدوار شدن بتفویض خدمت
پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن متفریان کذب پیشه و حسد اندیشه از کردار
و گفتار خود جامع دیگر کوائف بود خاطر باقتضای هواخواهی مالامال شادمانی و مملو خرمی ...

۵۷ ... گردیده ... ۵۲ ... ۵۳ ... ۵۸ ... ۵۴

گزاید سجدات شکر و سپاس بجناب واهب العطیات بجا آورده المنة لله که نقش مراد خیرخواهان
منحوست دست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از جلباب خفا بعرصهٔ شهود جلوه نما گشت
او سبحانه تعالی بطبق تمنای دوستان پیرایه ترقی روز بروز نصیب بادا امید قوی است که در عرصهٔ قریب بکار
مطالب جمعه بدستور ارکان حضور رونق افزای پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد که از دوستان
حقانی دوستدار است بذریعه دو کلمه شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار است
و بهر فن هوشیار دلبستی دیانت دار بهر کاریکه مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان
درباره رفاه حالش مراتب الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت
گردد بهر آئینه امعنی باعث ناموری سامی در وطن است و آینده توقع که بتحریر رقایم محبت ضمایم سرور
افزای خاطر خلت مآثر میشده باشند که در عالم اخلاص دیدن مکتوبات نصف الملاقات است یاد
چه بطراز دوالصفا ایضا مشفق مهربان کرمفرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی مشتاقانه
دریافت سامی مواصلت مکشوف خاطر بوده تحریر میگرداند سابق در مقدمه سعی و توجه بحصول پروانه بندگی
عالی درباره واگذاشت غله مشیخت مآب شیخ عبدالوهاب تصدیع اوقات گرامی شده بود درینولا
از نوشته موصی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق
بندگی و حقوق وطن داری سرگردان بادیه افلاس است از انجا که ذات ستوده صفات خجسته کرم
و احسان است قطع نظر از نیکه نیازنامه ذریعه پرداخت او شده باشد حالات بیسر و سامانی و کثرت
احتیاج و ابتکالش مقتضی آنست که بهر صورت پروانه واگذاشت غله بمهر خاص بندگان عالی و
یک نوشته اعزه حضور که بعامل آنجا موثر باشد حاصل نموده زود رخصت فرمایند که در صورت دیر
بسبب طغیان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بخباثت بعضی ارکان کچهری بتفرقی شده ضائع و خراب
خواهد شد اگرچه درین مقدمه مبالغه و ابرام تکلف تمام است زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن
مشفق را یگانه آفاق میدانند و فی الواقع کارکشائی مردم غربا و منفذ احوال هر یگانه بودن شیمه
آن کرمفرمای ذاتیست اینمرتبه بالضرام مطالب مرجوعه موصی الیه پرداختن مخلص صمیم را ممنون
و احسان مند دولتست زیاده چه ابرام نماید رقعه ریاض آمانی و آمال حدیقه بهجت مآل
... ان شجات سحاب فیض ... سرسبز و ریان باد گلدسته یکتا دلی یعنی ... بهجت ...

۵۹

متضمن نونگاشت و طلب پیاده‌های این ضلع وصول بهجت شمول آورد چون مخبر بنوید خیریت و جمعیت آن مهربان
بود ذخایر اندوز نشاط و بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشه این ضلع بسبب افواه سکهان
شقاوت نشان جابجا نوکر شده‌اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاهی حرار که اعتبار را شاید بهم نرسید اکثری
از قوم ارذال که پیشه سپاهگری اختیار کرده و جمعی خود از انها معلوم بالفعل سید حسن که از سادات بارهه است
با مردم همراهی یکجهتی که هر واحد سپاهی جانفشان در معرکه رستم زمانست بذریعه نیازنامه مستفید خدمت
سامی بهجت میشود نظر بر نجابت و شجاعت امیدوار غرت و امتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت
و جانفشانی رسوخ واردات منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت زیاده چه تصدیع دهد در جواب مفاوضه
یکی از آشنایان خردم رقیمه نقشه چشم بهتر از جان من ستایا خط مرسله رسید و حقیقت آویزش نمودن فلان با
پیاده‌ها برادری قاسم بیگ باهم مفصل دریافت گردید فرد حساب برآورد بر طرفی موصی الیه ملفوف میرسد
تنخواه آنها داده مشار الیهم از مکان سکونت بدر سازند که بودن اینچنین شورپشتان کمظرف بهمسایگی
سواران خیلی نامناسب بالفعل دو هزار روپیه حسب المرقوم آن عزیز از جان جهت پیاده‌های نونگاهداشت فرستاده شد
بموجب آن عمل نمایند و همه خیر بجمله آمدنی بالفعل زیستگی که در حصول آن هیچ عرصه نیست میرسد اما
اینمردم خوب واضح گردید از چنین مردم خود غرض دیگر توقع معلوم باید قهوه دان کلان از نقره و یک پیاله چینی
از تحویل خلانی و یا از هر جا که باشد زود تر بدست شتر سوار که فرستاده تنگی است با اقتضا چهار صد دانه رسید
خاطر امسر گردانید و ذوالفقار راحلادت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستزاد مدت سیح از طرفیکه افتاده است باید نمود
رقعه سفارش دوستی ملاذ و الاحباب کریم الاخلاق سلامت هر چند بعالم صورت از صحبت افراد مستسعد بهره‌ای نیست ملتمس موهو
اما در معنی باقتضای الفت و دوحانی ساعتی مشترک حفظ الغیب از دست نداده همیشه بخیریت و جمعیت صوری
و معنوی آن مظهر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعا است و سبحانه تعالی و تقدس حسب
مدعای دوستان بیرنگ کامیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یادآوری مهجوران موفق فرماید
ملاذا و معاذا احوال کسادبازاری روزگار را ارباب انش بیش از پیش وضوح محتاج ترقیم و تسطیر نیست
عزیز القدر محمد یار که از برادران قریبی دوستدار از مدتی بیکار در عنوان سفارش نیازمند مستفید خدمت
شریف میشود از انجاکه آشنا پروری و نجابت نوازی سجیه رضیه آن عالی تبارست سعید اسفارش مخلص بیریا
ذریعه پیروی او بوده باشد احتمال قویست که با مری تشریف ترامورشده بتوجه گرامی مرفه الحال بوده بشکر

مهربانیهای سامی رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین بمبالغه پرداخت دولت و اقبال
بکام و بنصیب کناد عرضی در باب حق زمینداری خداوند نعمت سلامت از عهد سلاطین پیشین
موضع شنکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عقیدت التیام نیز بارث آبا و اجداد خود قابض مانده درین ایام
فلانی بموافقت اهلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد هر چند فدویت نهاد در سرکار صاحب
ممدوح التفات نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت سحق خود نرسیده درین زمان بحجت اقتران آوازه غریب پروری
جناب آویزه گوش جهانیانست امیدوار فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیت حق
بحقدار رسانند آفتاب دولت و اقبال لایزال باد عرضی در استدعای وجه معاش احوال قدیم
قدیم و غلام صمیم بر حضور پرنور بنده پرور روشنست که محض بعنایات خاوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی
بشومی طالع نحوی در حالت بیکاری و بیماری گرفتار آمده که دشمن بدیدن آن می لرزد و دوست میگرید
نه درخانه نان و نه برای سفر تاب و توان درین عرصه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند و الا
در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش مییابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بجهت
بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید عرضی در مقدمه دیگر بعرض میرساند
نمک پروردهٔ قدیم را در حالت پریشانی غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بنده از پا درافتاده نماید
لهذا امیدوار پرورش و پرداخت آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد برب العباد
کتاب دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آئین آئین اول عاملان
چودهریان و تعلقداران در خلوت راه ندهد و مقرر کنند که سر دیوان حاضر شده باشند و زمره رعایا
و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازد تا در اظهار حاجت محتاج بتوسط
غیری نباشند آئین دوم بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع و استعداد قابلیت کشت
رقبه وارسند اگر رعایا بحال باشد اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت لزویا تخم ریزی کوشند و نسبت
سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی به جنس اعلی سیل نموده تا توانند زمین لایق زراعت
افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت
دلاسا بظهور بیاورد در باب وحسب استعداد رعایت لازم شناسند آئین سوم بامنا و کارکنان
تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده آسامیوار رسیده تمام جمع را از روی خبرگی بمقتضای

٦١

کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده دول جمع را بلا اهمال بدفتر والا رسالت

آئین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده باشد درین باب بکروریان قدغن کنند که تحصیل محصول

هر فصل بمجال شروع نموده بازخواست آن مطابق بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نمایند

احدی از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیانا از قسط اول قلیلی موقوف داشته باشد تاکید کنند در

بقید وصول آرند و در قسط سوم در سال تمام بیباقی نمایند آئین پنجم آنکه باقی سنوات را اقساط مناسب

بقدر طاقت حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نمایند که موافق وعده بتحصیل در آرند خود از

وصول آن خبر یابند که از غفلت و مساهله عمال در تعویق نیفتد آئین ششم آنکه هر گاه که خود در

دریافت کیفیت پرگنات رابه در هر ده که وارد شود صورت مزروعات و ربع آن استطاعت و قدر

بنظر در آورد و اگر در تفریق جمع سر بسر واحد حساب بعمل آمده باشد مزارع را استمال ساخته بحق رساند و

از تحت مبلغان بر آورد سال حال و تفریق موجودات از روی جزوسی پرداخته بمفصل بنویسند

تا حقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود آئین هفتم آنکه نانکار و انعام

معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال و آنچه از عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند و اراسیده که آنچه

ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چقدر باقی نگاشته و چه بمقدار بصیغه کمی آفت مجرا گرفته نظر برین مراتب کرده

بازیافت نماید و آینده موقوف که هر گاه آنها پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت

والا خواهد رسید در خورد دولتخواهی بهرام رعایت خواهد شد آئین هشتم آنکه در فوطه خانه

نماید که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی

چلنی آنکه رایج بازار باشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از بازار گردانیدن جنس ناقص در تحصیل

می افتد و جه بالائی موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آن از خود بعمل آرند آئین نهم آنکه

اگر آفت سماوی یا ارضی در محلی رو نماید و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را اقرار واقعی

احتیاط و نگاهبانی نماید و مزارع وارد رسیده جمع از روی جزوسی موافق هست بود تشخیص سازد

آفت سرشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا از

رعیت بحق رسد و از آسیب نقصان امن باشد و متغلبان تغلب نتوانند کرد آئین دهم

عدم ملبه و رفع اخراجات زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایا باشد و عمال

٦٣

وچودهریان وقانونگویان تاکید بلیغ نموده محاکات بگیرد که زیادتی طلبه اخذ ابواب ممنوعه مفقوده درگاه
خلائق پناه بعمل نیاید وخود همیشه خبریاب باشد واگر احدی بران اقدام نماید وازامتناع وتهدید باز نیاید حقیقت
بنویسد تا ازخدمت معزول شود وبجای دیگری منصوب گردد آیین یازدهم آنکه برای تحقیق امد
خام اصلی برامد نویسی که ازحضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید وچون آیین تحقیق برامد خام
اینست که برامد نویس هنگام ترجمه کاغذ هندی بفارسی تحقیق باچه وبهری مال واخراجات و
رسومات اسامیوار رسیده بهمه جهت ازخانه محسوب ساخته مابقی بصرف امین وعمال وزمینداران
وغیره نام بنام بنویسد وتا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر
بسبب عدم وجود پتواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید آن زمان خرج ازروی برامد
دهات کلیه سراسری کرده داخل طومار کند دیوان را میباید که بعد طیار شدن طومار بسنجد اگر موافق
دستور بقلم آمده باشد وجه تصرف عاملان موافق ضابطه وتصرف چودهریان وقانونگوی
۶۳ مقدم پتواری آنچه ازرسوم مقرری گرفته باشد بمعرض بازخواست دارد آیین دوازدهم آنکه
منا وکروریان وفوطه داران هرکس براستی ودرستی ودولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید وموافق
دستوریکه بقلم آمد اقدام ورزیده مراسم نیکوخدمتی بجا آورد اورا استمال ساخته بنویسد که درخور
دیانت اندیشی ودیانت داری نتیجه بهره مند خواهد شد واگر خلاف آن عمل نماید حقیقت اورا
معروض نگارد که ازخدمت معزول وازنوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار درکنار خویش بیند
دیگران عبرت پذیرند آیین سیزدهم آنکه گرد آوری سررشته کاغذ بتاکید تمام بوقت هنگام نماید
ودرمحلیکه خود اقامت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال وسایر خرخنامه روزبروز از پرگنات دیگر
تحصیل وموجودات خزانه پانزده روزه وارسله تحویل فوطه داران وجمع وصلباقی طومار جمع
ومجمل وجمع وخرچ وجمعبندی تحویل فوطه دار وتفصیل ازرعایا بالقید بمفصل درآرد وآنرا ملاحظه نموده
آنچه زواید ازحساب متصرف شده باشد بمعرض بازخواست آورده بدفترخانه والا ارسال دارند و
کاغذ خریف تا ربیع وکاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آیین چهاردهم امین وعامل و
..... وارکه ازخدمت معزول شود کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته بحساب زواید الابواب ممنوع باقی
..... موافق قاعده دیوانی بمعرض بازخواست آورده کاغذ سررشته وصول ابواب

بدر نویسی عامل معزول کچهری والا به فرستد که از محاسبه فر

پانزدهم آنکه نسخهٔ دیوانی را مطابق قاعدهٔ فهوه فصل فقره ۱۳ فه

نمو دیده مهر خوانده والا ارسال میداشته باشد + الخ

خاتمة الطبع

الحمد لله و المنة که این کتاب نافع خاص

در مطبع فیض منبع مشهور نزدیک و دور

واقع کانپور باهتمام فرخ انجام منشی بشیشر دیال بماه دسمبر ۱۸۹۸

رونق طبع یافت

ملفوظ دهم یعنی چهار

در نهار و بانگ کردن

شتر و در تنجا امرا از دهم

عهد است و السلام علیکم

۶۴